

ظهور احزاب سیاسی در عصر مشروطیت در ایران

محسن امین‌زاده

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

تجربه دموکراسی در ایران، پیشینه‌ای صد ساله دارد. اولین احزاب سیاسی در ایران همزمان با نهضت مشروطیت، پیش‌تر از غالب کشورهای آسیایی، به وجود آمده‌اند. هرچند اولین احزاب رسمی همزمان با دوره دوم مجلس شورای ملی ایجاد شدند، سال‌ها پیش از آن، انجمن‌های مخفی، با اهداف سیاسی و مبارزاتی، با اقتباسی از شکل‌های پنهان و نیمه‌پنهان غربی، از جمله فراماسونری، از یک سو، و بهره‌گیری از پیشینه انجمن‌های سیاسی و عملیاتی جنبش‌های شورشی در تاریخ ایران، به وجود آمدند و الگوی اولیه احزاب سیاسی در ایران شدند؛ الگویی که خود نابه‌سامانی و ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران را پایه‌ریزی کرد. این فرایند، با اقتباس بازهم سطحی از گروه‌های چریکی و مبارز مارکسیست و شبه‌مارکسیست روسیه در دوران انقلاب روسیه، بیش از پیش وجوه مرموز، پنهان، عملیاتی، غیر پاسخگو، غیردموکراتیک و نهایتاً اقتدارگرای احزاب سیاسی در ایران را تقویت کرد و نخبگان ایران را از تأسیس یک سامان سیاسی حزبی دموکراتیک برای رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز و استحکام‌بخشیدن به نظام دموکراتیک نوپای ایران، دور کرد و به هرج و مرج و نابه‌سامانی کامل نظام مشروطه کمک کرد.

شیفتگی نخبگان، به‌خصوص عرف‌گرا، به بیگانگان و تقلید سطحی و غیرعالمانه آنان از الگوهای غربی، عدم درک آنان از شرایط جامعه و فرهنگ عمومی،

فرهنگ، ۶۷؛ پاییز ۸۷؛ صص ۵۴-۱

فقدان تعلقات ملی عمیق و مستحکم و اهتمام به استقلال ملی در میان نخبگان ایران و احزاب سیاسی، انجام فعالیت‌های ماجراجویانه پنهان احزاب سیاسی، از جمله ترور و ایجاد هرج و مرج، اختلافات و درگیری‌های میان احزاب سیاسی و انزوای آنان در میان مردم، به دلیل این سوءرفتار، اختلافات میان نخبگان روحانی و نخبگان عرف‌گرا و غیرمذهبی، کناره‌گیری روحانیت از فعالیت‌های حزبی بر اثر این اختلافات و تضعیف متقابل احزاب و روحانیت بر اثر آن و نهایتاً عدم درک درست نخبگان جامعه از نقش و ضرورت حیاتی احزاب در یک نظام دموکراتیک و عدم نگرانی آنان از فروپاشی نظام حزبی در یک جامعه، همه در نابه‌سامانی و نهادینه‌نشدن احزاب سیاسی در ایران و عدم استقرار یک سامان سیاسی مستحکم، پس از نهضت مشروطیت مؤثر بودند؛ فرایندی که در نهایت، بیگانگان را بار دیگر برای دخالت استعمارگرانه در ایران به طمع انداخت و نهایتاً به فروپاشی نظام مشروطه و استقرار یک دولت اقتدارگرا منجر شد.

آغاز سخن

نزدیک دو قرن از شروع شکل‌گیری احزاب سیاسی در جوامع غربی می‌گذرد. در این دوران، وجود احزاب سیاسی، جزو جدایی‌ناپذیر فعالیت سیاسی در این کشورها محسوب شده‌اند اما احزاب سیاسی در عین حال مانند خود نظام‌های دموکراسی در غرب دچار فراز و نشیب‌ها و تحولات بسیار بوده‌اند. در یک قرن گذشته، همچنان که نام جمهوری دموکراتیک برای تعریف نظام‌های توتالیتر مارکسیست به کار رفت، سازمان‌های حکومتی با نام احزاب نیز در این نظام‌های اقتدارگرا به ماشین اداره حکومت‌ها تبدیل شدند و نظام‌های تک‌حزبی نازیست، فاشیست و کمونیست، مظهر اقتدارگرایی جوامع مدرن صنعتی در قرن گذشته شدند. ولی چنین تجربیات سختی نیز، تأثیری در تعریف رابطه جدایی‌ناپذیر میان احزاب سیاسی آزاد و دموکراسی نداشت و وجود نظامی مردم‌سالار ولی فاقد احزاب همچنان ناممکن تلقی شد. در همین دوره، دموکراسی‌های مستقیم مانند تجربه سوئیس آن نیز در حد کالایی تجملی و نظام تصمیم‌گیری مردمی بدون وجود نهادهای سیاسی واسطه میان مردم و حکومت، ناممکن تلقی شد و با تجربیات قرن

گذشته این نگرانی تقویت شد که در شرایط بحرانی، چنین ساختارهایی یا کارآیی خود را از دست می‌دهند و به سمت فروپاشی می‌روند و یا کارکرد افراطی پوپولیستی پیدا می‌کنند و به سمت نظام‌های اقتدارگرا کشیده می‌شوند.

گسترش کارکرد جامعه مدنی و افزایش نقش نهادهایی اجتماعی و اقتصادی مانند اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها، گروه‌های فشار، گروه‌های با منافع مشترک و... همه در تقویت ایجاد دموکراتیک جوامع نقش آفرینی کردند؛ اما کارکرد غیرحزبی هیچ‌کدام از این نهادهای مدرن، جانشین کارکرد احزاب نشد. این نهادها خود کارکرد حزبی پیدا کردند و عملاً حزب شدند و یا تحت تأثیر و ذیل ساختار یک حزب از توان بالقوه صنفی و اجتماعی و اقتصادی خود برای پیشبرد اهدافشان بهره گرفتند. به عبارت دیگر، هیچ نظام مردم‌سالاری در جهان امروز بدون وجود احزاب آزاد و توانمند تعریف نشده است و وجود ندارد.

در ایران، پیروزی نهضت مشروطه‌خواهی در سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی)، اولین نهضت از نوع خود در جهان اسلام محسوب می‌شود. این نهضت یا انقلاب، حتی پیش از آنکه انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ میلادی در سرزمین عثمانی یعنی ترکیه به وقوع بپیوندد، در ایران به شکل‌گیری نظام مشروطه (یارشاطر، ۱۳۸۲: ۳۰) و نیز به تشکیل نخستین دولت انتخابی در یک کشور غیرمستعمره قاره آسیا منجر شد؛ هرچند که پیش از آن در ژاپن قانون اساسی با موافقت امپراتور در کشور حاکم شده و کشور به سمت نظام مشروطه رفته بود.

تاریخ پیدایش نخستین گروه‌های سیاسی سازمان‌یافته در ایران که منشأی شکل‌گیری احزاب در ایران شده‌اند نیز نشانه پیشرو بودن ایران در ایجاد نهادهای سیاسی جدید، در یک کشور مستقل در جهان اسلام و آسیا است. تاریخ احزاب ایران، تقریباً عمری به‌درازای تاریخ شکل‌گیری نظام مشروطه در ایران دارد و در دوره مبارزه مشروطه‌خواهان هیچ حزبی شکل نگرفت. اما تاریخ شکل‌گیری

نهادهای سیاسی در ایران، به سال‌های پیش از آن بازمی‌گردد. شکل‌گیری نخستین انجمن‌های مخفی سیاسی را به دوران آخر حکمرانی مظفرالدین‌شاه و به‌طور مشخص به تشکیل جلسات انجمن مخفی در سال ۱۳۲۲ هجری قمری نسبت می‌دهند (کرمانی، ۱۳۷۱: ۲۳۰-۱۶۲). ولی این فعالیت‌ها پیشینه‌ای در اواخر دوره حکومت ناصرالدین‌شاه هم داشته و اولین انجمن‌های مخفی در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه شکل گرفته است. در این دوره، میرزاملکم‌خان تشکیلات فراموشخانه را تأسیس کرد و تا سال ۱۲۷۰ هجری قمری (اکتبر ۱۸۶۱ میلادی) - که به دلیل حساسیت دربار و نگرانی روحانیون تعطیل شد (لمپتون، ۱۳۷۵: ۳۹۳) - فعالیت نیمه‌علنی خود را دنبال کرد و پس از آن نیز به صورت مخفی فعالیت کرد. گفته می‌شود که سید جمال‌الدین اسدآبادی - مبارز بانفوذی که عقایدش تأثیر عمیقی بر رهبران مشروطیت داشت - در دوره واقعه رژی پیش از اخراج از ایران در سال ۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۱ میلادی) موفق شده بود که یک انجمن مخفی تشکیل دهد (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۱۹). واکنش حکومت در آن دوره در برابر وجود چنین اجتماعاتی بسیار تند بوده و گفته شده است که حداقل در یک مورد اکثر اعضای چنین انجمنی را که مقاصد سیاسی و اجتماعی داشته‌اند، شخص ناصرالدین‌شاه و اطرافیان‌ش کشته‌اند (کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۷۰).

امروز در ایران، صدسال پس از انقلاب مشروطه ایران - یعنی اولین تحول دموکراسی‌خواهی در سرزمینی از جهان اسلام، پیشتازترین جنبش دولت‌انتخابی در آسیا و دومین نهضت مشروطه‌خواهی در آسیا - و پس از یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های اجتماعی جهان در سال ۱۳۵۷، همچنان در مورد میزان استحکام دموکراسی در ایران دغدغه وجود دارد. اگر صد سال پیش شرایط ایران فقط با ژاپن قابل مقایسه بود و با اغماض نسبت به موقعیت کاملاً متفاوت مستعمراتی هند و مصر و شرایط درحال فروپاشی عثمانی، شباهت‌هایی با این کشورها هم وجود داشت، امروز ایران نه تنها در زمینه‌های اقتصادی و توسعه همه‌جانبه، از غالب این کشورها و

کشورهای بی‌نام‌ونشان آن دوره مانند استرالیا، نیوزیلند، کره جنوبی، سنگاپور، و کشورهای اسلامی جدیدی چون مالزی و اندونزی عقب مانده است، بلکه همچنین در مورد استحکام و قوام و سامان دموکراسی در ایران در مقایسه با غالب این کشورها تردیدهای جدی از سوی برخی از اندیشمندان سیاسی وجود دارد.

گرچه پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، نظام جمهوری اسلامی ایران منادی نوعی دموکراسی بومی سازگار با دین شد و نزدیک بود به‌عنوان یک الگوی دموکراسی در جهان اسلام جایگاه ویژه‌ای به‌دست آورد و هرچند که در مقاطعی از تاریخ ۳۰ ساله جمهوری اسلامی ایران، ساختار دولت ایران به‌عنوان یک دموکراسی دارای استانداردهای مناسب از سوی دموکراسی‌های غربی هم به رسمیت شناخته شد^(۱)، این تفسیرها دوام چندانی نیاورد و بار دیگر تصویر مبهم و متزلزلی از دموکراسی و پایایی نهادهای دموکراتیک، تجلی‌گر ساختار سیاسی ایران شد.

علت این نگرانی و تردید چیست؟ بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل این دغدغه و نگرانی، فقدان نهادهای قدرتمند مدنی و سیاسی در جامعه، نابه‌سامانی و ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، آسیب‌پذیری آنها از عوامل مختلف و عدم دوام و ثبات آنان است. حرکت نوسانی و پرفرازونشیب روندهای دموکراسی در ایران و فروپاشی فرصت‌های دموکراتیک مردم در دوره مشروطه و در سال‌های اقتدار نهضت ملی و زمامداری مصدق، نقش ناموفق احزاب سیاسی و ناتوانی و اضمحلال غالب آنها پس از سقوط دولت‌های دموکراسی در این دوره‌ها، ساختار آماتوری و داوطلبانه احزاب سیاسی در ایران پس از صد سال دموکراسی‌خواهی، همه عواملی هستند که نگرانی به ناپایداری و فروپاشی مجدد ساختار احزاب ایران را تشدید می‌کنند. با وجود آنکه در این صدسال دولت‌ها نقش بسیار مؤثری در تخریب و تضعیف احزاب داشته‌اند، با اقتداری که حداقل در سه مقطع شاخص، جنبش‌های

دموکراتیک ایران داشته‌اند، حتی دولت‌های دیکتاتور، در صورت وجود ساختارهای سامان‌یافته سیاسی و حزبی، قادر به تخریب همه دستاوردهای این جنبش‌ها نبوده‌اند. اولین مقطع شاخص متعلق به دوره نهضت مشروطیت، از تشکیل اولین مجلس شورای ملی در ایران تا استقرار سلطنت رضاشاه است.

در سال‌های اخیر، خوشبختانه نویسندگان زیادی درباره نهضت مشروطه و نهضت ملی ایران نوشته‌اند و در این چهارچوب به فرایند صدساله دموکراسی در ایران و از جمله فرایندهای ظهور و افول احزاب در ایران نیز پرداخته‌اند. نویسندگانی هم به‌طور خاص وضعیت احزاب در ایران و سیر تحول آنها را ارزیابی و مسئله نابه‌سامانی احزاب در ایران را از جهات مختلف بررسی کرده‌اند. برای نگارش این مقاله، از غالب این نوشته‌ها بهره و کمک گرفته شده است. هرچند که تجربه صد سال پیش جامعه ایران، توجیه‌کننده نابه‌سامانی‌های امروز نهادهای سیاسی و احزاب در ایران نیست، به‌نظر می‌رسد بخش زیادی از ناهنجاری‌های دوره مشروطیت همچنان پس از صد سال بر وضعیت سیاسی امروز احزاب ایران سایه افکنده است و بسیاری از پرسش‌های امروز جامعه ایران بی‌شبهت به پرسش‌های صد سال پیش نخبگان جامعه ایران درباره دموکراسی و احزاب نیست.

در سالگرد انقلاب مشروطه در ایران، به‌دعوت برگزارکنندگان همایشی به همین مناسبت، نگارنده صدسال تحولات حزبی در ایران و جهان اسلام را مرور کرد و به تلاشی برای یافتن پاسخ علل توسعه‌نیافتگی احزاب در ایران در مقایسه با دیگر کشورهای آسیایی دست یازید. گرچه آن مقاله به‌اختصار ارائه شد، همان مرور مختصر، این مسئله را به یک مشغله ذهنی بدل کرد و باعث شد این مسئله به‌طور همه‌جانبه‌تر شود. در این مطالعات، تاحدودی روشن شد که چگونگی شکل‌گیری احزاب سیاسی در ایران، خود پاسخگوی بخشی از پرسش‌های مرتبط با توسعه‌نیافتگی احزاب در ایران است. بررسی فرایند شکل‌گیری احزاب، به‌خصوص

در دوره شاخص مشروطیت، زوایایی از فعالیت‌های نسبتاً گسترده و پرمشکل احزاب در این دوره آغازین را آشکار می‌کند که هنوز هم پس از گذشت چند دهه تأثیر مخرب آن، توضیح‌دهنده بخشی از موانع برسرراه توسعه احزاب سیاسی در ایران است. آنچه در اینجا آمده، ادامه این تلاش برای بررسی روند شکل‌گیری احزاب در ایران در اولین دوره دموکراسی‌خواهی مردم ایران، یعنی دوره شکل‌گیری جامعه مدرن ایران و نهضت مشروطه‌خواهی ملت ایران، است. در این مقاله تلاش شده است به‌خصوص مهم‌ترین ویژگی‌های این روند و نتایج فعالیت‌های حزبی در این دوره تشریح و نتایج دیرپاتر این دوره به‌طور مشخص تجزیه و تحلیل شود.

دوره اول شکل‌گیری احزاب در ایران (مشروطیت)

اولین نشانه‌های مربوط به شکل‌گیری تشکلهایی از جنس احزاب در ایران، به اواسط دوره حکومت ناصرالدین شاه قاجار برمی‌گردد و تاریخچه شکل‌گیری رسمی اولین احزاب به اوایل قرن گذشته تعلق دارد. از این نظر، ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان، به‌خصوص کشورهای آسیایی پیشتاز است و در مقایسه با شکل‌گیری احزاب در اروپا نیز تأخیر قابل توجهی ندارد. شیوه شکل‌گیری رسمی احزاب در پارلمان ایران، بی‌شبهت به شکل‌گیری احزاب در پارلمان‌های اروپایی نیست. دوره کوتاه اولین مجلس شورای ملی، فرصت دسته‌بندی میان نمایندگان مجلس را نداشت؛ اما از اوایل مجلس دوم، دو حزب به‌وجود آمدند. در سال اول فتح تهران - رجب ۱۳۲۷ قمری، مطابق با ۱۹۰۸ میلادی - دو حزب در ایران شکل گرفت: یکی، انقلابی؛ دیگر، اعتدالی. در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم مشروطه، به‌طور رسمی فعالیت خود را این دو حزب با نام‌های حزب دموکرات عامیون و حزب اجتماع‌یون اعتدالیون آغاز و خودشان را به مجلس معرفی کردند. در کنار این دو، احزاب دیگری نیز مثل اتفاق و ترقی وجود داشتند که تعداد نماینده

زیادی در مجلس نداشتند و لذا خیلی مؤثر نبودند و کاری از پیش نبردند (بهار، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۱). احزاب تشکیل شده تقریباً همه متشکل از روحانیون، صنعتگران، تجار و اشراف بودند که باز هم بی‌شبهت به شکل‌گیری احزاب اروپایی نیست. اما تفاوت‌های زیادی، این شرایط را متمایز می‌کند. هرچند شکل‌گیری علنی اولین احزاب در ایران، به شروع کار مجلس شورا بازمی‌گردد و به‌خصوص در دوره دوم مجلس شورای ملی، احزابی با نام و نشان رسمی ظهور کردند، زمینه و اقدامات اولیه، در عمل، به شکل‌گیری فراکسیون‌های مجلس مربوط نیست، بلکه بیش از آن به سازماندهی‌های پنهانی ارتباط دارد که از سال‌ها پیش از آن در ایران شکل گرفته بود.

در جریان انقلاب مشروطه، یک سازمان حزبی هم شکل نگرفت و تشکیلات سیاسی‌ای که تاحدی، عهده‌دار این رهبری شدند، انجمن‌های مخفی بودند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۱۷). نخستین احزاب ایران، اعم از احزاب ملی و احزاب چپ نیز در انجمن‌های مشروطه‌خواه ریشه داشت (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۸).

با مرور فعالیت انجمن‌های مخفی مشخص می‌شود که:

اولاً نخستین تشکل‌های سیاسی در ایران به‌صورت پنهان شکل گرفته‌اند. این انجمن‌ها بیشتر از تشکل‌های سیاسی جوامع غربی، به انجمن‌های مخفی مشرق‌زمین در قرون گذشته شباهت داشت.

ثانیاً علت وجودی اولین تشکل‌های سیاسی، مبارزه علیه رژیم حاکم بوده است و این احزاب، بیشتر، هسته‌های انقلابی مبارزه و مقاومت بوده‌اند.

ثالثاً وجه مشترک کسانی که در کنار یکدیگر در این تشکل‌ها قرار می‌گیرند، بیش از آنکه وجه اثباتی داشته و به‌خاطر ضرورت همکاری در پیشبرد بهتر امور باشد، جنبه نفی داشته و با هدف همکاری در مخالفت با رژیم و براندازی رژیم حاکم بوده است.

انجمن‌ها در مشروطیت

انجمن‌های مخفی را می‌توان از عوامل مؤثر در شکل‌گیری انقلاب مشروطه دانست (حائری، ۱۳۶۰: ۵۴ و ۵۵). زمان پیدایی آن‌ها به اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و اوایل زمامداری مظفرالدین شاه بازمی‌گردد. شباهت انجمن‌های مخفی که در دوره ناصرالدین شاه شکل گرفتند به مجامع سری فرق مذهبی افراطی در دوره میانه اسلام و یا انجمن‌های ادبی که در دوره سلطنت فتحعلی شاه رشد کردند، به مراتب بیشتر از شباهت آنها به احزاب سیاسی غرب بود. اما این انجمن‌ها به تدریج از عناصر ملی‌گرای جدید در جهت سرنگونی استبداد استفاده می‌کردند (لمپتون، ۱۳۷۵: ۳۹۳). این انجمن‌ها خواستار اصلاحات بودند و سعی‌شان بر آن بود که دسته‌های مختلف، خاصه علما و تجار را با یکدیگر هم‌گام سازند و همین خواسته آنان سبب توفیق انقلاب شد (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۱۷). همه انجمن‌ها در فضای پنهان مبارزه علیه رژیم شاه شکل گرفتند و علت مخفی‌بودن تشکیلات انجمن‌ها هم وحشت از حکومت و نگرانی از حبس و قتل بود، در حدی که باعث می‌شد حتی تشکیل انجمن مخفی نیز با نگرانی‌های بسیار همراه باشد (کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۷۸). انجمن مخفی را که بیشتر یک محفل پنهان بود، در ذیحجه ۱۳۲۲ عده‌ای از رجال، از جمله ناظم‌الاسلام کرمانی، با هدایت و حمایت سید محمد طباطبائی شکل دادند. نگاه مؤسسين به این تشکل، بیش از انجمن‌های پیشین، رنگ و بوی حزبی داشت. آنان به این تفاهم رسیدند که باید با تشکیل مجالس و انجمن‌های مخفی و آشکار، با اشخاص عالم و متمدن بنشینند و در امور وطن و اصلاح خرابی‌ها سخن برانند و چاره‌اندیشی کنند (همان، ص ۱۶۱). در عین حال، نظام‌نامه انجمن مخفی حاوی نکاتی است که از یک سو وجود انعطاف شدید مؤسسان روحانی و غیرروحانی انجمن در برابر تفاوت‌های دینی و مذهبی را در این مرحله نشان می‌دهد و از سوی دیگر، نشان‌دهنده نابه‌سامانی‌های زیادی در فهم مؤلفان آن از مسائل جامعه است^(۲). پس از انجمن مخفی، انجمن ملی نیز به‌طور

مخفی در محرم ۱۳۲۲ با ۶۰ عضو تشکیل شد. اهداف انجمن ملی، ماهیتی انقلابی داشت و اعضای آن، نقش مؤثری در انقلاب مشروطه داشتند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۱۹). فعالیت انجمن‌های مخفی که در دوره مظفرالدین‌شاه شکل سازمان‌یافته‌تری نسبت به قبل از آن به خود گرفته بود، در دوره محمدعلی‌شاه افزایش چشمگیری یافت و انجمن‌های متعددی به وجود آمدند. انجمن‌ها نقشی اساسی در مقابل محمدعلی‌شاه تا عزل او ایفا کردند. در ماه صفر ۱۳۲۳ هجری (مه ۱۹۰۴ م.)، پنجاه وهفت روشنفکر مترقی که در کتابخانه ملی رفت‌وآمد داشتند، به جلسه‌ای مخفی در تهران دعوت شدند و در آنجا کمیته انقلاب را تشکیل دادند. ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ در آن جلسه سخنرانی کردند (آفاری، ۱۳۸۵: ۶۵). در شرایط درگیری محمدعلی‌شاه و مجلس، انجمن‌ها به تشکیل گروه‌های مسلح روی آوردند. فعالیت این انجمن‌ها، با مقاومت دولت در مقابل مجلس، اهمیت بیشتری پیدا کرد.

پس از پیروزی مشروطیت، انجمن‌های جدید زیادی به وجود آمد و فعالیت انجمن‌ها گسترش بیشتری پیدا کرد. هرچند انجمن‌های اولیه مخفی بودند و به‌خصوص بعضی از انجمن‌های دارای گرایش‌های شبه‌مارکسیستی هویت خود را پنهان نگاه داشتند، پس از پیروزی مشروطیت بیشتر انجمن‌ها به‌صورت علنی و نیمه‌علنی شکل گرفتند و غالباً به فعالیت‌های آشکار با تابلو و اساسنامه پرداختند (آدمیت، ۱۳۳-۱۳۱). در این دوره، طی مدت کوتاهی، پدیده انجمن‌سازی با هر انگیزه‌ای باب روز شد. به‌قول کسروی، اگر در ابتدای کار مشروطه، شب‌نامه‌نویسی رواج داشت و صدها تن به آن می‌پرداختند و هرچه می‌خواستند بر کاغذ می‌نوشتند و پراکنده می‌کردند، این عادت در این مرحله جای خود را به انجمن‌سازی داد (کسروی، ۱۳۷۰: ۲۶۵). انجمن‌ها که بیشتر در تهران و تبریز فعال بودند، تأثیری ریشه‌ای و متضاد بر مجلس اول گذاشتند. آنها به‌عنوان احزاب و ابزارهای اولیه سیاسی و در جهت تشویق مشارکت مردمی عمل می‌کردند. در سایر مراکز استانی - مانند

مشهد، رشت، اصفهان، شیراز، کرمان - و بعداً شهرهای کوچک‌تر، رشته‌ای از انجمن‌ها اغلب خودبه‌خود و با کمترین تجربه سازمانی به‌منصه ظهور رسیدند. در برخی شهرها، آنها همچون انجمن‌های محلی با مسئولیت‌هایی درخصوص مسائل امنیتی، قضایی و اجرایی که خود واضح آن بودند، خدمت‌رسانی می‌کردند (یارشاطر، ۱۳۸۲: ۴۸).

در این دوره که فعالیت انجمن‌ها به اوج خود رسیده بود، ده‌ها انجمن در سطح کشور ایجاد شدند. در تهران، تعداد انجمن‌ها به ۱۴۴ انجمن رسید و تعداد کل انجمن‌ها در سطح کشور به ۱۸۰ تا ۲۰۰ انجمن بالغ شد. رقم انجمن‌های پایتخت را ۱۵۰ انجمن هم ذکر کرده‌اند. یک خبرنگار روسی، شمار مجموع اعضای انجمن‌ها در تهران را سی‌هزارتن ذکر کرده است که اغراق‌آمیز به‌نظر می‌رسد؛ زیرا این درحالی است که در آن زمان جمعیت تهران ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. اما به‌هرحال، این گزارش‌ها حداقل نشانه وسعت زیاد فعالیت انجمن‌ها در کشور و به‌خصوص در تهران و بعضی شهرهای بزرگ دیگر است. اهداف و روش‌ها و ترکیب انجمن‌ها یکدست نبود و آنان هویت‌های کاملاً متفاوتی داشته‌اند. در میان انجمن‌های شهر تهران، از انجمن‌های متعلق به اهالی شهرهای مختلف ساکن تهران گرفته تا انجمن‌های ساکنان محلات مختلف تهران و از طبقات اجتماعی و رده‌های بالای حکومت گرفته تا صنوف مختلف و اهل فرهنگ و... دیده می‌شود^(۳). توجه به نام و نشان‌های این انجمن، نشانه تنوع فرهنگ و باورهای بانیان آن انجمن‌ها است. دکتر فاروق خرابی، در تحقیق نسبتاً جامعی درباره انجمن‌های مشروطیت، با استخراج اسامی انجمن از منابع مختلف و به‌خصوص مطبوعات دوره مشروطیت، نام ۵۰۲ انجمن رسمی و غیررسمی را فهرست کرده است (خرابی، ۱۳۸۶: ۵۱۸-۵۴۴). خرابی این انجمن‌ها را در یک تقسیم‌بندی در سه گروه بررسی می‌کند: دسته اول، همان انجمن‌های غیررسمی^(۴) هستند که از دوران مبارزات نهضت مشروطه شکل

گرفته و دائماً به تعدادشان افزوده شده است؛ دسته دوم، انجمن‌های رسمی هستند که ظاهراً پس از تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فعالیت خود را شروع کرده‌اند^(۵)؛ و دسته سوم، انجمن‌های مخالف و فعال علیه مشروطیت هستند که از زمان محمدعلی شاه به تدریج ایجاد شده‌اند^(۶). به‌خصوص مرور وضعیت انجمن‌های مخالف مشروطیت که انجمن‌های ایجادشده توسط دربار و مخالفان مشروطیت و انجمن‌های متشکل از اراذل و اوباش را شامل می‌شود، اوضاع درهم و نابه‌سامان انجمن‌ها را بیشتر مشخص می‌کند. در عین حال به نظر می‌رسد که حتی فهرست آقای خرابی نیز کامل نیست و تعدادی انجمن مخفی و غالباً با اهداف عملیاتی نیز به‌صورت بی‌نام‌ونشان فعالیت داشته‌اند که درباره آنها، جز در مورد تشکیلات مربوط به حیدرخان عمواوغلی، و انجمن مخوف بین‌الطلوعین که آقای آبادیان درباره آن نوشته است، مطالب قابل توجهی به‌ثبت نرسیده و فعالیت آنها در پرده ابهام است. انجمن‌های سیاسی دوره مشروطیت هیچ شباهتی به احزاب و تشکیلات سیاسی متعارف در کشورهای غربی نداشتند. به عقیده خانم آن لمپتون، شباهت این انجمن‌ها به مجامع سری فرق مذهبی افراطی در دوره میانه اسلام و یا انجمن‌های ادبی که در دوره فتحعلی شاه رشد کردند، به مراتب بیشتر از شباهت آنها به احزاب سیاسی غربی بوده است (لمپتون، ۱۳۷۵: ۳۹۳). عده‌ای از محققان نیز این شوراهای مردمی را سرمشقی از ساویت‌های روسیه، یعنی شوراهای دهقانان و کارگران انقلاب روسیه می‌دانند (آقاری، ۱۳۸۵: ۶۱). این دو داوری در تناقض با یکدیگر نیستند و نشانه‌هایی در تأیید هر دو الگو برای ساختار سیاسی انجمن‌های ایران در عصر مشروطه وجود دارد. در میان انجمن‌ها، از هسته‌های مقاومت و عملیات مسلحانه و ترور تا محافلی بدون تشکیلات، برای گفت‌وگو و تبادل نظر و ارتباط نزدیک میان افراد، یافت می‌شد.

یک سال بعد از تأسیس مجلس اول مشروطه در مردادماه ۱۲۸۶ شمسی (اگوست ۱۹۰۷ میلادی)، اولین قتل مهم سیاسی توسط عضوی از یک انجمن مخفی به وقوع پیوست. امین‌السلطان را یک صراف جوان و عضو یکی از انجمن‌های سیاسی به نام عباس‌آقا به گلوله بست و به قتل رساند. در جیب قاتل، کاغذی پیدا شد حاوی این نوشته: «عباس‌آقا، صراف آذربایجانی، عضو انجمن، فدایی ملت، نمره ۴۱». در آن زمان معلوم نشد که وی به کدام انجمن تعلق دارد اما ظهور واژه «فدایی» و اینکه لااقل چهل عضو دیگر در این انجمن مہیای مبادلۀ جان در برابر جان هستند، نمی‌توانست موجب تأثیر عمیق نباشد. از آن پس، هیچ‌کس جرأت نکرد آشکارا با مجلس مخالفت کند (براون، ۱۳۸۰: ۱۵۳). حیدرخان عمو اوغلی بعداً در خاطرات خود نوشت که حوزه مخفی حزب اجتماعیون عامیون تهران به اعدام اتابک رأی داده و کمیته مجری هم حکم را به هیئت مدہشہ به ریاست وی ابلاغ کرده بود (آجودانی، ۱۳۸۴: ۴۲۶ و ۴۲۷). این ترور که ظاهراً آن را گروه‌های شبه‌مارکسیست انجام دادند، در واقع آغازی بود برای اقدامات تروریستی گروه‌ها و احزاب؛ فعالیتی که زود در تعداد بسیار بیشتری از حوزه‌ها گسترش یافت.^(۷)

هرچند انجمن‌ها خلأی وجود نهادهای سیاسی و احزاب را در این دوره تاحدی پر کردند، کارکرد آنان که در واقع اولین مواجهه جامعه ایرانی با تشکل‌های سیاسی بود، نتیجه نگران‌کننده‌ای برای جامعه داشت. به عقیده آدمیت، خصلت سیاسی انجمن‌ها فی‌نفسه مشکلی نداشت؛ بلکه نوع رفتار سیاسی آنان مسئله‌آفرین بود. انجمن‌ها می‌توانستند در آموزش اجتماعی و سیاسی توده بی‌فرهنگ و ناآشنا با دموکراسی مفید باشند خاصه اینکه رقم بی‌سوادی در جامعه شهری خیلی زیاد بود، اما انجمن‌ها به فکر همه چیز بودند و به هرکاری دست می‌زدند مگر روشنگری و آموزش عمومی.

دو انتقاد مهم به رویه انجمن‌ها وارد بود:

انتقاد اول، دخل و تصرف انجمن‌ها در کار مجلس و عدلیه بود. انجمن‌ها به خود اجازه می‌دادند در همهٔ امور، از بهای یونجه تا وصول مالیات و عزل و نصب وزیر و حاکم و محاکمات قضایی، دخالت کنند.

انتقاد دوم، به روش چند انجمن افراطی و دسته‌های دنباله‌رو آنها وارد بود که توطئهٔ پنهان علیه مخالفان و استفاده از ابزار تحریک جامعه و خشونت را روش خویش قرارداد کرده بودند و خود را از رعایت آداب و نزاکت دموکراتی فارغ می‌دانستند.

در این دوره، سخنگوی دولت دربارهٔ انجمن‌ها می‌گوید: در این شهر، انجمن‌های متعدد تشکیل شده است که هر کدام به صورتی در ادارهٔ امور مملکت دخالت می‌کنند. آنان چه حق دارند که کاغذ بنویسند و فشار بیاورند؟ نزدیک است مجلس ملی در میانهٔ این فشارها گم شود. (آدمیت، ۱۴۲-۱۳۱)

تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قانون بلدیة در خرداد ۱۲۸۶، حدود فعالیت انجمن‌ها را تعیین و تصویب کرد. اما مشکل حل نشد. انجمن‌ها هر روز فتنه‌ای به پا می‌کردند و هرروز مردم انتظار بحرانی را می‌کشیدند. انجمن‌های تهران برای نشان دادن اهمیت خود، جوانان بیکار را مسلح می‌کردند و آنان را در روزهای معینی به مشق نظامی وامی‌داشتند. هر انجمنی برای خود، تعدادی فدایی مسلح داشت. انجمن‌ها گاه وظایف قانونی مجلس را به عهده می‌گرفتند. کار به جایی رسید که پاره‌ای از انجمن‌ها برای خود قانون هم تصویب می‌کردند و حتی با توسل به زور آن را اجرا می‌کردند. کنترل قیمت‌ها، مجازات محترمان، و دخالت در مسائل قضایی و انتظامی، از جمله اقدامات آنان بود. بعضی انجمن‌ها افراطی‌تر بودند و مشی ترور داشتند؛ برای مثال، هدف انجمن بین‌الطلوعین فقط ترور بود و به‌عنوان مشی اصولی خود کمیته‌های ترور تشکیل داده بود. برخی از اعضای این گروه‌ها بعداً تشکیل‌دهندهٔ کمیتهٔ مجازات در دورهٔ جنگ جهانی اول بودند. بعضی، از جمله

تندترین مشروطه‌خواهان، عضوهای مطمئن چنین انجمن‌هایی بودند. همین انجمن بین‌الطلوعین در وقوع درگیری‌های خیابانی و نیز آشوب‌های اجتماعی و ترورهای سیاسی نقش درجه اول را داشته است. این تحرکات تا آن حد افراطی است که آبادیان در کتاب *بحران مشروطیت*، در پی تئوریزه کردن توطئه اطراف شکل‌گیری این همه انجمن ریز و درشت است. او این انجمن‌ها را از عوامل اساسی تخریب مشروطه می‌داند و به دنبال سرخ‌هایی برای پیدا کردن ارتباط توطئه‌آمیز میان شکل‌گیری این انجمن‌ها و فعالیت‌های دولت‌های مداخله‌گر خارجی در امور ایران است. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۵-۸۳)

به هر حال، با همه تأثیری که انجمن‌ها در ایجاد انقلاب مشروطه داشتند و سازمان‌های سیاسی پیشگام در منطقه و ایران محسوب می‌شدند، کارکرد ارزشمند انقلابی و البته موقت آنان در اعتراض به پادشاهان قاجار و مخالفت با روابط ناسالم رژیم با بیگانگان و قراردادهای ناعادلانه آنان، با استقرار نظام مشروطه پایان یافت و عملکرد هرج و مرج‌گرای آنان پس از استقرار مشروطه باعث شد که انجمن‌های مزبور بدنام شوند و از حیات جامعه ایرانی رخت برپندند و رو به افول نهند. بی‌انضباطی و هرج و مرج درون انجمن‌ها، عمده علتی بود که بنیاد انجمن در حیات سیاسی ایران موقع استواری نیافت و گرنه در مرحله آخر، همه این ساخته‌ها با یک نهیب استبدادی فرو نمی‌ریخت. (آدمیت، ۱۲۰ و ۱۲۱)

فراماسونری

هرچند انجمن‌های مخفی دوره مظفرالدین‌شاه و پس از او اولین نهادهای سیاسی مدرن محسوب می‌شوند، نمی‌توان این نظریه را که اولین نهادهای سیاسی مخفی در ایران نهادهای فراماسونری و شبه‌فراماسونری بوده‌اند، نادیده گرفت. اولین انجمن رسمی پنهان و نیمه‌پنهان ایجادشده در ایران، تشکیلات فراموشخانه میرزا ملکم‌خان

در زمان ناصرالدین شاه است که ساختاری اقتباسی از لژهای فراماسونری فرانسه محسوب می‌شود. ملک‌خان، ارمنی و تحصیل کردهٔ فرانسه بود؛ ادعا می‌کرد که پدرش یعقوب‌خان مسلمان شده و او نیز مسلمان است. وی در بازگشت از فرانسه به ایران، فراموشخانه را دایر کرد تا به ادعای خودش از طریق آن اصلاحاتی به‌انجام برساند. ظاهراً فراموشخانه، ارتباطی با لژهای اروپایی نداشت اما ملک‌خان خود عضو لژ فرانسوی سن سر امیتیه (دوستی حقیقی)^۱ بود که شاخه‌ای از لژگراند اوریان^۲ محسوب می‌شد. فعالیت این تشکیلات دو سال دوام آورد اما روحانیون و دربار به فعالیت او مشکوک شدند و نهایتاً در سال ۱۲۷۵ قمری (۱۲۳۶ شمسی)، ناصرالدین شاه فعالیت فراموشخانه را ممنوع کرد و ملک‌خان از ایران تبعید شد (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۲۰ و ۱۲۱). با انحلال فراموشخانه، این سازمان به کلی از بین رفت و به‌صورت محدود و سری برجای ماند. دو جمعیت منظم به‌وجود آمد: یکی، انجمن سری فراماسونری؛ دیگری، مجمع آدمیت. مجمع آدمیت هم شبیه تشکیلات فراماسونری بود. مجمع سری فراماسون‌ها یا انجمن سری فراماسونری را اعضای فراماسونری ایران اداره می‌کردند؛ ولی سازمان مزبور هیچ‌گاه در سازمان ماسونی جهانی وابسته به انگلیس و فرانسه ثبت نشده و تشریفات رسمی تشکیل لژ انجام نشده است. اما همهٔ کارگردانان اصلی که هستهٔ مرکزی را تشکیل داده بودند، از جمله ماسون‌های ایرانی بودند که در اروپا و آسیا وارد تشکیلات ماسونی جهانی شده بودند (۴۲-۴۳). در نیمهٔ دوم سلطنت ۱۴ سالهٔ مظفرالدین شاه، اولین لژ فراماسونری ایران که با اجازهٔ مرکز گراند اوریان دو فرانس^۳ و با انجام همهٔ تشریفات ماسونی تأسیس شد، به‌نام لژ بیداری ایرانیان^۴ در سال ۱۹۰۸ میلادی بوده است. پس از تعطیل این لژ، سازمان‌های دیگری نیز در ایران ایجاد شدند. (رایین، ۱۳۵۶: ۴۳-۴۱)

1. Sincere amitie'

2. Grand Orient

3. Grand Orient de France

4. Loge de Reveil de L'iran

نقش ملک‌خان در شکل‌دهی قانون‌خواهی و اندیشه مشروطه‌خواهی به‌شکلی است که کمتر نوشته‌ای می‌توان یافت که در این باره باشد و به ملک‌نیرداخته باشد^(۸). درباره تأثیر واقعی ملک‌ و نسبت او با فراماسونری، بحث‌های فراوانی است. او از زوایای مختلف تأیید و نقد شده است. عده‌ای او را شخصیتی متقلب و دورو معرفی کرده‌اند و ارتباط زیادی میان منافع شخصی وی و رفتار سیاسی‌اش قائل‌اند. ماجرای اخذ مجوز مؤسسه لاتاری (بخت‌آزمایی) در ایران و سپس شیادی او از راه جعل سند و فروش متقلبانانه جواز باطل‌شده به یک انگلیسی، از جمله قصه‌های نقل‌شده درباره شیادی او است. آجودانی که نوعی شیادی را در رفتار سیاسی ملک‌خان ترسیم می‌کند، معتقد است که او در مخالفت با حکومت و برای جلب نظر مراجع شیعه آن دوره، تا آن حد افراط کرده که دخالت مستقیم آنان در امور حکومتی را به‌عنوان یک ضرورت بیان کرده است و با طرح اینکه کشور باید با مشارکت نمایندگان عرف و شرع اداره شود، در شکل‌دهی خلط میان نقش روحانیت در اداره نظام سیاسی و نظام عرفی، نقشی اساسی در دوره مشروطیت ایفا کرده است (آجودانی، ۱۳۸۳: بخش شانزدهم، افسانه ملک). چه با نگاه منتقدانی که ملک‌را واله و شیدای غرب دانسته‌اند و چه با نگاه آجودانی که فرایندی شیدادانه را در نوشته‌ها و فعالیت‌های او جست‌وجو می‌کند، روش‌های ملک‌ در تأثیرگذاری بر شخصیت‌های روحانی و مذهبی از یک سو و وابستگی‌های او به بیگانگان از سوی دیگر، تأثیر به‌سزایی در تخریب فهم درست و اعتماد به روند شکل‌گیری نهادهای سیاسی در ایران داشته است.

جریان فراماسونری در ایران که با فراموشخانه ملک‌خان شروع شد، یک انحراف اساسی در هویت احزاب در ایران به‌وجود آورد و البته به مخالفان احزاب نیز کمک کرد که با سوءاستفاده از عملکرد او و تشکیلات فراماسونری‌اش، سوءظن معقولی را علیه فعالیت حزبی در ایران ترویج کنند. وابستگی عناصر رژیم گذشته به تشکیلاتی

چون فراماسونری، این سوءظن را در میان نخبگان و روشنفکران تداوم بخشیده و تشدید نیز کرده است.

زهره شجعی در تحقیق خود در مورد سابقه فعالیت سیاسی اعضای دولت‌های ایران در یک دوره بیش از هفتاد سال از آغاز مشروطه تا سقوط رژیم پهلوی، به این نتیجه قابل توجه می‌رسد که در طول این دوره نسبتاً طولانی، فراماسونری بیش از هر حزب ملی در ایران نفوذ داشته و بیشترین سابقه عضویت شخصیت‌های سیاسی ایران به عضویت آنان در فراماسونری مربوط بوده است. براساس این تحقیق، از وزرای دولت‌های دوره اول مشروطیت (۱۲۸۵ تا سلطنت رضاشاه)، ۴۲ درصد وزرا عضو فراماسونری بوده‌اند. این رقم در دوره سلطنت رضاشاه (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) ۳۷/۵ درصد وزرا و در دوره حکومت محمدرضاشاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)، ۲۳/۵ درصد وزرا را شامل می‌شده است. (شجعی، ۱۳۷۲: ۴۵۲ و ۴۵۳)

احزاب کمونیست

احزاب با منشأی جنبش کمونیستی، از اولین سازمان‌های سیاسی بودند که در ایران شکل گرفتند. جنبش کمونیستی در ایران، منشأی اجتماعی و طبقاتی نداشت. میان نخبگان ایرانی و این مکتب فکری، ارتباطی عملی نیز ایجاد نشده بود. حتی رهبران این جنبش در ایران، شناخت چندانی از منابع علمی و مبانی نظری مارکسیسم و کمونیسم نداشتند. آنچه از کمونیسم و مارکسیسم در این دوره به ایران وارد شد، تقلید و اقتباسی سطحی و عملیاتی از گروه‌های چریکی مارکسیست مبارزی بود که در جریان مبارزات انقلابیون روسیه فعال بودند؛ به خصوص گروه‌های عملیاتی و مبارز منطقه قفقاز که ارتباط فعالی نیز با این سوی مرز و رهبران جنبش در تبریز و سایر شهرهای منطقه آذربایجان داشتند. اسناد جنبش سوسیال‌دموکراسی روسیه و پیوند سازمان‌یافته آن با سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز، به روشنی نشان می‌دهد که

جریان سوسیال‌دموکراسی قفقاز، قوی‌ترین جریان سازمان‌یافته سیاسی در میان مسلمانان این منطقه بوده است؛ جریانی که منشأی شکل‌گیری اولین احزاب در ایران بوده است. از فعالیت گروهی به نام عدالت از سوی کارگران ایرانی و آذربایجانی و ساکنان باکو، به عنوان نخستین تلاش برای ایجاد یک حزب سیاسی بر مبنای اصول مارکسیستی یاد می‌کنند (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۴). در سال ۱۹۰۴ میلادی (۱۳۲۳ قمری)، به کمک سوسیال‌دموکرات‌های روسیه، حزب همت (حزب سوسیال‌دموکرات‌های مسلمان روسیه) در بادکوبه تأسیس شد؛ و با کمک حزب همت در سال ۱۹۰۵ میلادی، حزب اجتماعیون عامیون ایرانیان در باکو شکل گرفت که خیلی زود در شهرهای دیگر قفقاز نیز شعباتی دایر کرد. حزب اجتماعیون عامیون را در روسیه و ایران، مجاهد نیز می‌نامیدند؛ و انقلابیون از هردوی این عناوین استفاده کردند. مجاهدین دسته‌ای افراد مسلح به نام فدایی داشتند. فداییان اغلب یکدیگر را نمی‌شناختند. اصولاً اجتماعیون عامیون تشکیلات آشکاری نبود؛ و این پنهانکاری شاید به دلیل برنامه‌های رادیکال آن بود. در روسیه نیز حزب اصلی مخفیانه فعالیت می‌کرد. به نظر می‌رسد کمیته انقلاب تهران وابسته به انجمن ملی که برای تحکیم مشروطه و مجلس فعالیت می‌کرد، شعبه‌ای از اجتماعیون عامیون بود که با سوسیال‌دموکرات‌های روسیه و حزب همت ارتباط داشت. تشکیلات مجاهدین تبریز را علی مسیو و همدستان او، در تب و تاب مشروطیت، با ترجمه اساسنامه و مقررات اجتماعیون عامیون قفقاز به وجود آوردند. در واقع، کمیته سری حزب مجاهدین تبریز، همان مرکز غیبی بود. این مرکز از طریق روسیه، پنهانی اسلحه وارد ایران می‌کرد و در اندک مدت، بسیاری از افراد را مسلح کرد. (رفیعی، ۱۳۶۲: ۳۹-۴۲)

کمیته سوسیال‌دموکرات ایران یا اجتماعیون عامیون ایران، بر سایر تشکیلات و انجمن‌ها برتری داشت؛ چه از لحاظ عقیده و مرام، چه از لحاظ اهداف مشخص و عضویت مرتب. و این امر مدیون ارتباط با روسیه و حزب سوسیال‌دموکرات بود.

این انجمن، برنامه و نظام خود را آشکارا تبلیغ نمی کرد و به همین دلیل اکثر اعضای آن ناشناخته ماندند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۱۴۰). در همان سال اول تأسیس این انجمن - یعنی سال ۱۹۰۵ - شعب آن نخست در تبریز و بعد در شهرهای دیگر به وجود آمد. از اولین اقدامات حزب اجتماعیون عامیون پس از تأسیس دفتر در تهران، پرتاب بمب به منزل علاءالدوله بود که حیدرخان عمواغلی - مهم ترین رهبر این جنبش - آن را انجام داد (آجودانی، ۱۳۸۴: ۴۱۳-۴۱۱). گرچه در تاریخ جدید ایران، دفتر ترور سیاسی به دست میرزارضای کرمانی و با قتل ناصرالدین شاه گشوده شد، ترور سیاسی به معنای جدید و به شیوه سازمان یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن، میراثی است که از تشکیلات اجتماعیون عامیون ایران و قفقاز، به فرهنگ سیاسی ایران در این عصر راه یافت (همان، ص ۴۲۶). ترورهایی چون ترور امین السلطان، سوء قصد به محمدعلی شاه و ترور آیت الله بهبهانی، از جمله ترورهای این گروه بود. ده سال پس از اعلام مشروطیت، ابراهیم منشی زاده که از مشروطه طلبان چپ بود، کمیته مجازات را به همراه عده ای دیگر ایجاد کرد. هدف کمیته، ترور و مجازات کسانی بود که به زعم گردانندگان کمیته، خائن به منافع ملت تشخیص داده می شدند (همان، ص ۴۲۹). حیدرخان بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد^(۹). او به عنوان دبیر اجرایی سازمان، دموکرات های تهران را با سوسیال دموکرات های باکو پیوند داد، داوطلبان مسلح را سازماندهی کرد و به تشکیل اولین اتحادیه های کارگری کمک کرد. حزب داشناک آرامنه نیز با اذعان به اینکه دموکرات های ایران نیروهای مترقی هستند، با آنان ائتلاف کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۹۵-۹۳). هرچند فعالیت حزب دموکرات در مجلس دوم به اندازه فرقه اجتماعیون عامیون نقش مخرب ایفا نکرد، به هر حال آنان خواهان تمرکز قوا و جدایی دین از سیاست بودند و به صورت همزمان با علما و خوانین درگیر شدند. گرچه روحانیون معتبری در ابتدا عضو حزب دموکرات بودند، این حزب ورود علما به حزب را محدود کرد و عضویت آنان را منوط به تصویب

کمیته مرکزی حزب کرد. تأکید قوی بر غیرمذهبی کردن سیاست که با قانون اساسی مشروطه نیز مغایرت‌هایی داشت، به انتقادهای زیادی علیه حزب دموکرات منجر شد و مخالفان، آنان را ملحد و نامسلمان نامیدند. (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۴۷-۳۴۹)

سوسیال‌دموکرات‌های قدیمی، این حزب را در سال ۱۹۰۶، (۱۲۸۵ ش.) تشکیل دادند. در سال ۱۲۹۹ ش.، این حزب در اولین کنگره بزرگ خود که اعضای آن را آذری‌ها و آرامنه تشکیل می‌دادند، به «فرقه کمونیست ایران» تغییر نام داد و چند ماه بعد حیدرخان عموآوغلی با شعار انقلاب ملی، دبیرکلی حزب را به عهده گرفت. مقدمات این حزب، پیش‌تر در تاشکند (ترکستان شوروی) فراهم شده بود. (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۸)

احزاب در مجلس دوم مشروطه و ترور

با تشکیل دومین مجلس مشروطه، احزاب ظاهراً در یک روال هنجار و مطلوب از فراکسیون‌های درون مجلس شکل گرفتند. در مجلس دوم، بسیاری راه‌حل سیاسی کشور را تشکیل احزابی می‌دانستند که مواضع خود را صریح بیان و از آن دفاع کنند. اما در این دوره نیز حکومت حقیقی حزبی بنیان استواری نیافت و ساختارهای حزبی منبث از فراکسیون‌های مجلس نهادینه نشد (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۰۳-۳۰۲). ولی با قدری تأمل بیشتر، به نظر می‌رسد که احزاب مجلس دوم نیز بیش از آنکه محصول فراکسیون‌های پارلمانی باشند، نتیجه فرایندهای مربوط به فعالیت انجمن‌ها بودند. گام‌های اولیه تشکیل حزب دموکرات که محصول فرقه اجتماعیون عامیون تبریز و باکو بود، پیش از تشکیل مجلس دوم برداشته شده بود. تقی‌زاده در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۹۰۹ میلادی)، برای موفقیت در انتخابات مجلس دوم و ایجاد اکثریتی متشکل از روشنفکران لیبرال و متمایل به چپ در مجلس دوم، حزب دموکرات را در تهران و ایالت‌های ایران تشکیل داد. بسیاری از جوانان رادیکال و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها به این حزب پیوستند. اما در انتخابات، نمایندگان حزب دموکرات

اکثریت را در مجلس به دست نیاوردند و به یک اقلیت قوی تبدیل شدند. حزب دموکرات، برنامه سوسیال دموکرات داشت و عده زیادی از سوسیال دموکرات‌ها عضو آن بودند. آنان از ترس واکنش، عنوان «دموکرات» را به جای «سوسیال دموکرات» برای خود انتخاب کرده بودند. بیشتر آنان در مجلس به عنوان منتقدان علنی حکومت مشروطه شهرت یافتند. در این دوره، حزب دموکرات چندین عضو روحانی هم داشت.^(۱۰)

حزب اعتدالیون، دومین حزب مهم و رقیب اصلی حزب دموکرات در مجلس دوم بود. زمان تشکیل حزب اعتدالیون به درستی روشن نیست؛ ولی به گفته برخی نویسندگان، همزمان با تشکیل مجلس، آن را تأسیس کرده بودند. هدف از تأسیس این حزب صرفاً مخالفت با حزب دموکرات بود و سران آن، برنامه مشخصی نداشتند. آنان در مجلس به جای ارائه یک سیاست خاص، در اصل در صدد تکذیب سیاست‌ها و برنامه‌های دموکرات‌ها بودند و برنامه‌ای هم که تهیه کرده بودند، بیشتر در پاسخ به حملات آنان بود (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۴۲-۳۴۰). سیاستمداران حزب، بحث‌های متضادی مطرح می‌کردند و هدفشان صرفاً جلب حمایت مردمی بود که در ماه‌های اول مجلس دوم از دموکرات‌ها حمایت می‌کردند. آنان دموکرات‌ها را به انقلابی‌گری و آنارشیزم و حتی جاسوسی متهم می‌کردند و به فعالان قفقازی حزب اشاره داشتند (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۳۸-۳۵۲). حزب اجتماعیون عامیون، فعال‌ترین تشکیلات سازمان‌دهنده در مجلس دوم بود. با فعالیت این حزب در مجلس دوم، چنددستگی از همان سال ۱۳۲۷ قمری (۱۹۰۸ میلادی) و آغاز فعالیت مجلس ظهور کرد. بیست و هفت نماینده، فراکسیون اصلاح طلب (فرقه دموکرات) را تشکیل دادند و پنجاه و سه محافظه‌کار در فرقه اعتدال ائتلاف کردند. در حزب دموکرات (اجتماعیون عامیون)، رادیکال‌ها اجتماع کردند و مواضع رادیکال گرفتند و جریان مقابل آنان از عنوان «اعتدال» در مقابل «رادیکالیزم» استفاده کرد. هرچند که حزب

دموکرات، محصول انجمن تبریز و انجمن‌های سوسیالیستی و باکو بود و از فرقه اجتماعیون عامیون سرچشمه گرفته بود، جالب اینجا است که جریان رادیکال‌تر این انجمن‌ها به رهبری حیدرخان عمواوغلی، مخالف تشکیل حزب به‌سبک اروپایی بود و اعتقاد داشت که مجلس را یک اکثریت ائتلافی از مشروطه‌خواهان مذهبی و غیر مذهبی باید اداره کنند^(۱۱). در واقع، این جریان تندرو، به‌شدت تشکیلاتی و معتقد به تشکیلات بود؛ و در عین حال معتقد بود که تشکیلات باید پنهان بماند و به‌صورت پنهان امور را به‌پیش برد و از فعالیت‌های حزبی علنی پرهیز کند.

به این ترتیب، فعالیت‌های حزبی در مجلس دوم بیش از آنکه حاصل فراکسیون‌های پارلمانی باشد، ادامه فعالیت انجمن‌های مخفی بود؛ و گرچه جریان‌های میانه‌روتر احزاب به‌سمت شکل‌دهی احزاب مشابه غرب و رقابت‌های مسالمت‌آمیز کشیده شده بودند، تندروها این جریان را همراهی نکردند و این احزاب نیز عملاً از رویه‌های انجمن‌ها مصون نماندند. آنها به‌جان یکدیگر افتادند و به فعالیت‌های آشکار و پنهان علیه یکدیگر پرداختند و به کشمکش‌های مطبوعاتی و تخریب یکدیگر کشیده شدند و نهایتاً در سال ۱۳۲۸ قمری و سال‌های بعد از آن، باردیگر دست به اسلحه بردند. حزب دموکرات بیشتر به ترور مخالفانش اعتقاد داشت و بعضی از رهبرانش بعداً به تشکیل کمیته مجازات اقدام کردند. اما این مسئله به حزب دموکرات محدود نبود. بین سران احزاب دیگر هم عده‌ای به حذف فیزیکی رقیب روی خوش نشان می‌دادند. احزاب سیاسی بعد از هر ترور سیاسی، یکدیگر را متهم می‌کردند. (آبادیان، ۱۳۸۳: ۳۵۹-)

ترور آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی - روحانی انقلابی مشروطه‌خواه - در رجب سال ۱۳۲۸ قمری (۱۹۰۹ میلادی) و متهم شدن حزب دموکرات و مجاهدین حیدرخان عمواوغلی و تقی‌زاده، باعث همراهی بازار و روحانیت علیه این حزب شد. این وضع در تشدید فضا علیه احزاب به‌طور کلی مؤثر بود. ترور آیت‌الله بهبهانی که به‌دست

مجاهدین حیدرخان انجام شده بود، وجهه حزب دموکرات را تضعیف کرد و مردم تقی‌زاده را که چهره سرشناس تر حزب بود، آشکارا محکوم می‌کردند. او که خطر علیه خود را نزدیک می‌دید، بی‌درنگ از ایران رفت. در واکنش به این ترور، جبهه اعتدالی جریان مقابل دموکرات‌ها به انتقام‌جویی برخاست. میرزاعلی‌محمدخان تبریزی - خواهرزاده تقی‌زاده - و میرزاعبدالرزاق‌خان همدانی که به‌عنوان عناصر انقلابی دموکرات شناخته شده بودند، به‌دست مجاهدین معزالسلطان کشته شدند. به دنبال آن، یکی از خویشاوندان حیدرخان را نیز به‌قتل رساندند. این ترورها باعث شد که جو وحشت و ترور در میان مردم حاکم شود. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۴۷)

در سال‌های بعد، احزاب بیشتری شکل گرفتند و کشمکش‌های میان آنان شرایط را برای وقوع کودتای رضاشاه بیشتر فراهم کرد. در این سال‌ها، چهره احزاب تا آن حد نزد مردم منفی بود که در فرهنگ عمومی عنوان متعارف آن روزها یعنی «پارتی» به یک عنوان منفور و ناشایست بدل شد و همین مسئله باعث شد که واژه «حزب» جای این کلمه فرانسوی را در ادبیات سیاسی ایران بگیرد.^(۱۲)

احزاب در دوره‌های سوم، چهارم و پنجم مجلس شورای ملی دوره مشروطه به‌لحاظ نهادینه‌شدن احزاب، مجلس سوم تفاوت چشمگیری با مجلس دوم نداشت. مجلس سوم طی جنگ جهانی اول گشایش یافت. دموکرات‌ها و اعتدال در مجلس عضو بودند و میان آنها اختلاف نظر و تشنج وجود داشت. هرچند که احزاب کوچک‌تر مجلس دوم در این دوره نبودند، دسته‌بندی میان دو حزب اصلی باقی ماند. این بار دموکرات‌ها زیادتر بودند و اعتدالیون به دو دسته تقسیم شده بودند: دسته آزادیخواه و دسته روحانی. بحث ارتجاع و انقلاب در این دوره مطرح نبود؛ اما اختلافات به اشکال دیگری وجود داشت. فشار متفقین و تحرک متحدین باعث شد که افکار به دو طبقه تقسیم شود: هواداران متفقین و هواداران متحدین. دموکرات‌ها

و غالب اعتدالیون طرفدار متحدین بودند (بهار، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۱۴)؛ و اقلیت شدن اعتدالیون نسبت به دموکرات‌ها در مجلس سوم، نشان‌دهنده آن بود که فرایند فعالیت احزاب بدون تشکیلات قوی و سازماندهی مناسب، و البته با عملکرد باز و شفاف ناموفق است و برعکس، فرایند فعالیت‌های حزبی با گرایش‌های اقتدارگرایانه و سازماندهی احزاب بسته و عملیاتی، موفق‌تر عمل می‌کنند. شاید به همین دلیل و به‌خاطر نگرانی روحانیت از نزدیک شدن به اکثریت دارای گرایش‌های سوسیالیستی مجلس بوده است که روحانیت به‌سمت ایجاد نهادی انحصاری رفت. در این دوره، گروه روحانیون مجلس با ایجاد فراکسیونی تحت نام هیئت علمیه، حساب خود را عملاً از نخبگان عرف جدا کردند و یک اقلیت راستگرا و تندرو را شکل دادند. در واکنش به این اقدام، نخبگان عرف گرا و غیرمذهبی در احزاب دموکرات و اعتدالیون، به ایجاد یک فراکسیون مشترک درمقابل هیئت علمیه محافظه کار اقدام کردند، که البته چندان پایدار نبود (تکمیل همایون، ۱۳۸۷: ۷۱). جدای از این کشمکش‌های مهم و تأثیرگذار، هرچند فضای بین‌المللی و شرایط جنگ جهانی بر وضعیت ایران و عملکرد مجلس سوم نیز بی‌تأثیر نبود، بیش از آن، عملکرد مجلس سوم در قیاس با دو مجلس پیش از آن، ضعیف‌تر بود (کسروی، ۱۳۷۱: ۶۲۳-۶۲۳). فروپاشی تدریجی احزاب سیاسی، کشمکش‌های میان احزاب و شخصیت‌های سیاسی و هرج و مرج ناشی از آن و فقدان یک نهاد سیاسی قدرتمند برای اداره کشور، شرایط را برای دخالت بیگانگان و نظامیان فراهم کرد. در میانه این نابه‌سامانی‌ها، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میان وثوق‌الدوله - رئیس‌الوزرا - و سفیر انگلیس به‌صورت پنهانی در تهران که دو هفته بعد فاش شد، عملاً ایران را تحت تسلط انگلیس قرار داد و پس از آن، در اوج هرج و مرج در ایران، کودتای بدون مقاومت سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و ۲۰۰۰ قزاق، با حمایت دولت انگلیس، شرایط را برای فروپاشی کامل دموکراسی در ایران فراهم کرد. به‌دنبال این کودتا، حدود ۲۰۰ نفر

از شخصیت‌های برجسته کشور، از جمله رهبران احزاب و نمایندگان معتبر مجلس، دستگیر شدند (بهنود، ۱۳۶۸: ۲۳-۱۰). دستگیری‌ها به نام سیدضیاءالدین طباطبایی - رئیس‌الوزرای دولت کودتا - تمام شد و این هم یکی از بهانه‌های برکناری سریع او شد. اما کودتای موفق و رفتار مقتدرانه علیه شخصیت‌های برجسته کشور، آغاز برخوردی بود که سامان سیاسی اندکی شکل گرفته در ایران دوره مشروطیت را به نابودی کشاند. در واقع، در این دوره، فقدان سامان سیاسی مناسب و قدرتمند در ایران، امکان مداخله دشمنان دموکراسی در داخل، دخالت‌های دولت انگلیس از خارج و نهایتاً ظهور یک دیکتاتوری را فراهم می‌کرد. معمولاً در ادبیات سیاسی ایران به اشکال گوناگون، عامل همه این فجایع، دولت مداخله‌گر بیگانه معرفی می‌شود. طبق این روایت تقدیرگرایی نخبگان ایرانی، دولت بیگانه در ایجاد هرج و مرج حتی در احزاب سیاسی نقش داشته و تمامی مقصدش از ایجاد هرج و مرج، فراهم کردن شرایط برای اقدامات بعدی‌اش، از جمله انعقاد قرارداد استعماری و انجام کودتا توسط دست‌نشاندها بوده است. هرچند در مورد تأثیر دخالت بیگانگان در نابه‌سامانی‌های ایران تردیدی نیست، بی‌شک اگر احزاب سیاسی و شخصیت‌های آزادیخواه ایران موفق می‌شدند به جای کشمکش و درگیری، نفوذ و قدرت آن روز خود را برای ایجاد یک نهاد سیاسی قدرتمند به کار گیرند، مخالفان دموکراسی، اعم از بیگانگان و عوامل داخلی آنان و اقتدارگرایان، قادر به درهم کوبیدن نظام دموکراسی نبودند. مسلماً رجال وارسته و شجاعی که در صحنه سیاسی آن دوره حضور داشتند، اگر درک جامعی از یک نظام دموکراتیک داشتند و به درستی به ضرورت وجود نهادهای سیاسی مستحکم‌کننده دموکراسی پی می‌بردند و با به‌کارگیری نفوذ و اعتبار خود در جامعه، به ایجاد نهادهای قدرتمند سیاسی موفق می‌شدند، سرنوشت ایران کاملاً تغییر می‌کرد و دخالت بیگانه نیز نمی‌توانست همه

دستاورد مشروطیت ایران را به نابدی بکشاند. سهم نخبگان ایران در این شکست عظیم، تعیین کننده بود.^(۱۳)

در هر حال، پیش از انتخابات مجلس چهارم، رضاخان در دو گام وزیر جنگ شد. در میان احزاب هم هرج و مرج در حال افزایش بود. در حزب دموکرات، انشعابی صورت گرفت و حزب تازه به نام «تشکیلات دموکرات‌های ضد تشکیلی» به وجود آمد. این حزب دوام چندانی نیاورد؛ اما این انشعاب باعث شد انتخابات مجلس چهارم به تعویق افتد و دودستگی زشتی در حزب دموکرات به راه بیفتد و به هتاک و فحاشی کشیده شود. (بهار، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷)

با تشکیل مجلس چهارم (۱۳۰۱-۱۳۰۰)، کابینه قوام السلطنه با عضویت سردار سپه در سمت وزارت جنگ، دولت را به دست گرفت. در مجلس چهارم، وکلای باقیمانده از حزب دموکرات تشکیلی و اعتدالیون و جمعی از سیاسیون جوان مانند تیمور و فیروز و بعد نیز مرحوم حسن مدرس وارد مجلس شدند (همان، ج ۱، ص ۵۷). حزب جدیدی از مؤلفین دموکرات‌ها و اعتدالیون قدیم نیز در تهران به وجود آمد و نام خود را سوسیالیست نهاد. انقلابی‌های قدیم و اعتدالیون پیشین با هم گرد آمدند و جوانانی متجدد نیز با آنان یکی شدند و این حزب تقریباً جای حزب دموکرات قدیم را گرفت. حزب سوسیالیست به مسلک و سیاست کمونیزم روسیه متمایل بود. اکثریت مجلس، ایدئولوژی و مرامنامه روشنی نداشتند و گاه میان آنان به هم می‌خورد. در مجلس چهارم، فاصله گرفتن از احزاب و اتخاذ تدابیر غیر حزبی در میان رجال برجسته ظهور پیدا کرد. دموکرات‌هایی که عضو حزب سوسیالیست نبودند و افرادی که به عنوان نماینده مجلس چهارم در تهران گرد آمده بودند و به سیاست خارجی و شمول در طرفداری روس یا انگلیس به نظر احتیاط نگاه می‌کردند و «غالب رجال سیاسی و بسیاری از نویسندگان و دموکرات‌ها و اعتدالی‌های قدیم، از آن جمله بودند، که فراکسیون اکثریت مجلس را به نام «اصلاح طلبان» به وجود

آوردند. این اکثریت چون پایه‌اش بر مسلک و مرام نبود، گاهی به هم می‌خورد؛ یعنی اقلیت با دسته دیگری سازش می‌کرد و با استفاده از ناراضیان، دولت را می‌انداخت. اما افراد اکثریت باز هم رفقای غرب‌زده سابق را جلب می‌کرد و از افراد مؤتلف با اقلیت هم چندتایی را می‌ربود و دولت را به روی کار می‌آورد. در این دوره، اکثریت آزادیخواهان، به حزب سوسیالیست - فعال‌ترین حزب مجلس چهارم - توجهی نکردند و حتی سزاوار ندانستند که درقبال آن، حزب دیگری بسازند. اکثریت مجلس و اکثریت مردم، به رجالی متمایل بودند که برای اصلاحات آماده بودند و از حرکت‌ها و ظاهرسازی‌های مرامی خسته شده بودند» (همان، ج ۲، ص ۲۱-۲۳). در این دوره، تدریجاً روحانی سیاستمدار و انقلابی، سیدحسن مدرس، جایگاه بسیار برجسته‌ای در میان فراکسیون اصلاح‌طلب پیدا کرد و نقش مؤثری در اداره امور و کنترل بحران‌های درون مجلس داشت. (همان، ص ۲۵ و ۲۶)

در این دوره مجلس، مطبوعات به خارجیان حمله نمی‌کردند، بلکه درگیری را به جبهه داخلی کشاندند. از یک سو، انتقاد و اعتراض مطبوعات و تحصن مدیران جراید در مجلس، در شاه‌عبدالعظیم و سفارت شوروی است؛ و از سوی دیگر، تهدید، تطمیع، توقیف، ضرب و شتم، زمینگیر کردن، دست‌وپاودندان شکستن مدیران جراید است. در پی کودتای رضاخان، احساس ناخشنودی مجلس، دولت و مطبوعات از وزیر جنگ به حد اعلی تشدید شد، اما با ترفندهای رضاخان این حالت ثمری نداشت؛ برعکس، صاحب‌منصبان نظامی تهدید می‌کردند و وزیر جنگ را به حمله بردن به مجلس و بستن آن و بستن جراید تشویق می‌کردند. (ذاکر حسین، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۵)

ملک‌الشعراى بهار درباره شرایط ناشی از کشمکش‌های حزبی در مجلس چهارم

می‌نویسد:

در آن ایام، اصول حزب‌بازی و فرقه‌سازی و جاروجنجال‌لیدرها و پادوها و هتاکى جراید، همه را خسته کرده بود و از ایجاد مرکز ثقلی برای مملکت و

به وجود آوردن حکومت نافذالکلمه مقتدر و بسط امنیت و رونق تجارت و کشاورزی، منتهای آمال و مرام آزادیخواهان بود. (بهار، ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۱۸۲۴)

من باید اعتراف کنم که از آن واقعه هرج و مرج مملکت و هتاکی جراید که در ایام بعد از انقلاب روسیه و فاصله میان مهاجرت و کابینه دوم آقای وثوق الدوله روی داد و اوقاتی که هر دو ماه دولتی به روی کار می آمد و می افتاد و حزب بازی و فحاشی و تهمت و ناسزاگویی به رجال سیاسی و پیشوایان حزبی از طرف منفی باfan و به اصطلاح مخالفان مطلق همه چیز و هر کس رواج کاملی یافته بود و نتیجه اش ضعف حکومت مرکزی و قوت یافتن راهزنان و یاغیان در انحاء کشور و هزاران فاسد دیگر بود، از آن اوقات حس کردم و تنها هم نبودم که مملکت با این وضع علی التحقیق روبه ویرانی خواهد رفت. در مجله نوبهار نوشتم که باید حکومت مقتدری روی کار بیاید که قدری قوی تر و فعال تر و باجرات تر باشد؛ باید دولت ها اقلأ ۵ سال دوام بیاورند؛ باید جراید را تعدیل کرد؛ باید قانون هیئت منصفه را ترتیب داد؛ باید جلوی هرج و مرج فکری و قلمی را گرفت؛ باید دولت مرکزی را قوت بخشید؛ باید مرکز ثقلی برای کشور تشکیل داد؛ باید ملت را از چنگ دایه ها و لهله های جاهل و منفی باف نجات داد؛ باید پارازیت ها را که من غیراستحقاق به اندام دولت چسبیده اند و خون او را می مکند، کند و دور انداخت؛ باید حکومت عدالت را که متکی به قانون و فضیلت و جرأت باشد، رواج داد و این مشتی ضعیف و جبان و نالایق را که از ترس من و امثال من نمی توانند به وظایف قانونی و اداری خود عمل کنند و از ترس رخنه دار شدن وجهه ملی خود حاضرند کشور را به بدبختی سوق دهند، دور انداخت. (همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱)

هر چند که در مجلس چهارم نابه سامانی و هرج و مرج درون احزاب در حد دوره پیش از آن بود، کشمکش ها شدیدتر از دوره های قبل بود و پراکنده شدن نیروها و ضعیف شدن احزاب، درگیری میان آنها را تشدید می کرد. در این میان، دو اتفاق مهم روی داد که منشأی تغییرات مهمی در ساختار فعالیت های حزبی در ایران شد: اول آنکه، شخصیت های برجسته مجلس از فعالیت حزبی دل کردند و به یک تشکیلات محفلی و متزلزل برای اداره فراکسیون اکثریت مجلس متکی شدند؛ دوم آنکه یک روحانی معتبر، نقش سازنده و موثری برعهده گرفت و به خوشنام ترین شخصیت مجلس در آن دوره بدل شد. مدرس، نقش کلیدی و مهم خود را در

مدیریت جریان فکری مجلس، بدون داشتن یک حزب و تشکیلات دنبال کرد و تا زمانی که در جایگاه مجلس بود، با ابتکارات شخصی در کنترل شرایط و رفع بحران‌ها موفق بود. آنچه در مجلس، او و شخصیت‌های بانفوذ دیگر به وجود آورده بودند، یک حزب نبود، بلکه یک فراکسیون شکننده پارلمانی بود و در بیرون مجلس این مجموعه چیزی جدی‌تر از یک محفل سیاسی متشکل از شخصیت‌های معتبر محسوب نمی‌شد. شاید اگر مدرس و شخصیت‌های معتبر همراه او، اهتمام بیشتری در ایجاد یک نهاد سیاسی قوی داشتند و مجموعه اصلاح‌طلبان مجلس که با او همراه بودند، به یک قدرت مؤثر و محکم تشکیلاتی بدل می‌شدند، تاریخ به صورت دیگری رقم می‌خورد؛ اما چنین نشد و مدرس یا قادر به چنین کاری نبود و یا درصدد انجام آن برنیامد. مدرس در این دوره، منتقد جدی فعالیت حزبی است و در جایی با اشاره به مرامنامه‌های گوناگون احزاب و اختلافات میان آنان که به عقیده او نقش مخربی در روند امور کشور دارند، می‌گوید: «تا این حزب‌های زهرماری در این مملکت روید، مشروطیت راه خود را گم کرد». او پس از سقوط مشروطیت و استیلاي رضاشاه در سال ۱۳۰۵ شمسی نیز در مصاحبه‌ای می‌گوید: «در این بیست سال مشروطیت متأسفانه حزبی وجود پیدا نکرده و هرچه بوده اسم بلارسم بوده و لذا زود از میان رفته؛ و این یک بدبختی است که دامنگیر جامعه شده است». مدرس می‌گوید که اکنون نگران فقدان تشکیلات است، در این مصاحبه می‌گوید: «هر هر ذی‌حسی لازم است که بذل جهد کند و حزبی از روی عقیده و اساس به نام حزب وطنی تشکیل دهد و در تشدید مبانی آن کوشش کند و من حاضریم که رسماً عضویت چنین حزبی را قبول کنم و به‌طور اجتماع و هماهنگی به وطن و مردم خدمت کنیم». (تکمیل همایون، ۱۳۸۷: ۷۵). اما در آن زمان، برای ایجاد حزب خیلی دیر شده بود.

درهرحال، قدرت مجموعه شخصیت‌های خردمند مجلس چهارم مشروطیت نهادینه نشد و احزاب و دارودسته‌های کوچک و بزرگ، به مسئله‌آفرینی‌های خود

ادامه دادند و چنین وضعی به تغییر سریع شرایط سیاسی کشور منجر شد. رضاخان - وزیر جنگ - قدرت فزاینده‌ای گرفت و نیروهای مسلح تحت اختیار او به‌عنوان قوی‌ترین تشکیلات کشور، تسلط بیشتری بر کشور پیدا کردند.

در انتخابات مجلس پنجم، اصلاح‌طلبان و دموکرات‌ها به‌خصوص در تهران رأی داشتند و کاری از دست رضاخان و سایر مخالفان آنان ساخته نبود. اما با دخالت نظامیان، تحت رهبری پنهان رضاخان، در شهرهای دیگر ایران، انتخابات را وزارت جنگ برد و نفوذ و دخالت امیرلشکرها، انتخابات را فاسد ساخت. نمایندگان ایالات ایران در مجلس پنجم حزب تجدد را شکل دادند و این حزب اکثریت مجلس را به‌دست گرفت (بهار، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۲۷ و ۲۸). اما قدرت رضاخان، به این حزب محدود نبود. سازماندهی نیروهای داخل و بیرون مجلس، از جمله نیروهای مسلح تحت فرمانش، او را در برابر رقیبانی که فاقد تشکیلات و سازماندهی قدرتمندی بودند، بسیار توانمند کرده بود. مجلس پنجم، اوج مبارزه سیاسی رضاخان و مدرس بود. مرحوم مدرس با وجود آنکه در مجلس رهبری جناح اقلیت را داشت، با ایستادگی به مبارزه خود با رضاخان ادامه داد. در این مجلس، توانی در حد دوره‌های پیشین هم برای احزاب اقلیت باقی نمانده بود. عمده موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌های اقلیت باکیفیت مجلس، متکی به شخص مدرس بود. در مجلس پنجم، قصد رضاخان آشکارا این بود که سلسله قاجاریه را منقرض کند و مرحوم مدرس نیز بدون آنکه اعتباری برای شاه قاجار قائل باشد، از دیکتاتوری رضاخان نگران بود و به همین دلیل به هر شکل ممکن با این تلاش او مبارزه می‌کرد.

سردار سپه پیش از آغاز سال نو، روز آخر اسفند ۱۳۰۲ (۲۱ مارس ۱۹۲۴) اعلام کرد که مایل است به‌عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب شود. این اعلام و اقدام رضاخان باعث شد که مراسم سلام نوروز ولیعهد قاجار برگزار نشود (آوری، ۱۳۷۳: ۵۰۷). آیت‌الله مدرس شدیداً در برابر این خواسته رضاخان ایستاد و نهایتاً از تغییر نظام

سلطنتی به نظام جمهوری جلوگیری کرد. شاید اگر یک تشکیلات و سازمان منسجم برای بررسی همه‌جانبه این پدیده در اختیار مدرس بود، همه شرایط به‌درستی در نظر گرفته می‌شد و به شیوه دیگری با پیشنهاد رضاخان برخورد و از آن بهره‌برداری می‌شد؛ اما مدرس ظاهراً تصور می‌کرد که با جلوگیری از رئیس‌جمهور شدن رضاخان قادر است راه سوءاستفاده وی از قدرت سازمان و تشکیلات نظامیان تحت فرمانش را بگیرد^(۱۴) و به همین دلیل مانع این تغییر شد^(۱۵). هر چند شکست رضاخان در برابر مقاومت مدرس، پیروزی باشکوهی برای شخصیت‌های مخالف رضاخان بود و مایه خشنودی همه شد، هنگامی که در ادامه کار، مخالفت آیت‌الله مدرس با ریاست جمهوری رضاخان، به انقراض سلسله قاجار و سلطنت رضاخان منجر شد، درستی این تدبیر مرحوم مدرس، مورد تردید جدی قرار گرفت و به‌عنوان یکی از اشتباهات مدرس تلقی شد^(۱۶). در هر حال، ماجرا با شکست طرح رئیس‌جمهور شدن رضاخان پایان نیافت و او به کار خود ادامه داد. رضاخان بعد از این شکست مهم در برابر مدرس، از در مسالمت و همراهی با وی درآمد. دو بار به منزل مرحوم مدرس رفت و در دیدارهای مکرر با آیت‌الله مدرس سعی کرد نشان دهد که بنا دارد بعد از این براساس نظر مدرس عمل کند و رویه گذشته خود را کنار بگذارد. در این دیدارها، وی ضمن بیان خدمات خود در زمینه ایجاد نظم و امنیت در کشور، مدعی شده بود که به شاه اطمینان ندارد و هر زمان ممکن است شاه وی را عزل کند. او درخواست کرده بود که مدرس موافقت کند تا او با رأی مجلس در سمت نخست‌وزیری، فرماندهی کل قوا را که طبق قانون اساسی، متعلق به شاه بود، در اختیار بگیرد. با موافقت آیت‌الله مدرس، مجلس شورای ملی در ۲۰ رجب ۱۳۴۰ ق.، طی ماده واحده‌ای فرماندهی کل قوا را به رضاخان واگذار کرد (مکی، ۱۳۵۹: ۶۷۰-۶۶۶). جالب اینجاست که حتی محمل قانونی ماده واحده مصوب مجلس را هم جناح اقلیت تدارک دید و دکتر مصدق به‌عنوان یک حقوقدان با تفسیر قانون

اساسی به رضاخان امکان داد به عنوان فرمانده کل قوا تعیین شود. دکتر مصدق چنین اظهار کرد که قانون اساسی به مجلس اجازه داده است در برخی اوضاع و احوال، فرماندهی کل قوا را به شخص مورد نظر خود واگذار کند (آوری، ۱۳۷۳: ۵۰۷). رضاخان برای گام‌های بعدی خود به حمایت بیشتر روحانیون نیازمند بود. مراودات صمیمانه او با میرزا محمدحسین نائینی - از روحانیون برجسته حامی مشروطیت - و سیدابوالحسن اصفهانی - از روحانیون بانفوذ نجف - اهمیت زیادی در این مورد داشت. رضاخان که مدت‌ها پیش از آن ارتباطات خوبی با این شخصیت‌های برجسته روحانی داشت، پس از خاموش کردن غائله شیخ خزعل در جنوب، به دیدن نائینی، اصفهانی و چند تن دیگر از علمای نجف رفت. طبق گفته شاهدی که حرزالدین - از نویسندگان زندگینامه نائینی - از او نقل می‌کند: رضاخان در دیدار با علما، با آنان درباره برکناری شاه قاجار و به دست گرفتن سلطنت گفت‌وگو کرد و به آنان قول داد که اصل دوم زمین‌مانده متمم قانون اساسی درباره نظارت علما بر مصوبات مجلس را اجرا کند. (حائری، ۱۳۶۰: ۱۹۵-۱۹۰)

این تحولات، آغاز پیروزی کامل رضاشاه و سقوط مشروطیت در ایران بود. رضاخان با اقتدار، ادامه کار مجلس پنجم را کنترل و مدیریت کرد. برای نمایندگان باخرد مجلس، همراهی با اقلیت مجلس هر روز مشکل‌تر شد و یاران فعال همراه مدرس هر روز کمتر شدند. مجلس پنجم در یک دوره زمانی قابل توجه، کاری جز تصویب اقداماتی که رضاخان قبلاً درباره آن تصمیم گرفته بود، انجام نداد.

و نهایتاً روزی فرا رسید که باید سلطنت رضاشاه را تصویب کند. احمد شاه در ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی (۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی) از سلطنت خلع شد و در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ش. (۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ م.) مجلس مؤسسان به سلطنت رضاخان رأی داد. این مصوبه تنها ۴ رأی مخالف داشت؛ نزدیک ۳۰ نفر رأی ممتنع دادند و ۱۱۵ نفر رأی موافق داشتند. (آوری، ۱۳۷۳: ۵۰۹)

حسن مکی ضمن انتقاد از مدرس برای کوتاه آمدن برسر فرماندهی کل قوای رضاخان، آن را ناشی از ضعف مدرس در برابر مخالفانی می داند که نزد او ابراز کوچکی و تسلیم می کردند؛ نقطه ضعفی که باعث شد مدرس به مقاصد پنهان رضاخان کم توجهی کند و درمقابل چنین مخالفی کوتاه بیاید^(۱۷)، ضمن آنکه بخشیدن آسان مخالف، می تواند ناشی از سلامت نفس مدرس نیز باشد، موضعی که درمیان برخی رهبران روحانی وارسته دیگر که درمقابل درخواست بخشش مخالفان خود منفعل می شوند، نیز دیده می شود. درعین حال، مهم ترین ضعف مدرس، نرمش او با مخالفان به ظاهر نادم نبود، بلکه فقدان نهادی بود که ویژگی های کاریزمایی او را به سازمان و تشکیلات و تصمیم جمعی بدل کند و برای تصمیمات بزرگ، بررسی و برنامه ریزی و تدبیر کند؛ نهادی که فقدان آن، این روحیه ناشی از سلامت نفس را هم گاه در کار سیاسی به یک نقطه ضعف بزرگ تبدیل می کند.

آغاز سلطنت رضاشاه، پایان دوره اول فعالیت آزاد احزاب در ایران بود. با روی کار آمدن رضاشاه، احزاب به تدریج تعطیل شدند و فعالیت های حزبی تا سقوط وی در سال ۱۳۲۰ شمسی به کلی متوقف شد. اما در واقع بستن احزاب کار چندان مشکلی هم نبود چون پیش از هجوم رضاشاه برای بستن احزاب، احزاب خود از درون پاشیده شده بودند و شخصیت های برجسته از احزاب فاصله گرفته و به فعالیت های انفرادی و پراکنده دل خوش کرده بودند و عملاً چیز زیادی از احزاب سیاسی دوران مشروطیت باقی نمانده بود.

نقش روحانیت در تشکیلات حزبی دوره مشروطیت

مسئلاً روحانیت نقشی مؤثر و تعیین کننده در بسیج مردم در نهضت مشروطیت داشت. حضور روحانیت درمیان مجاهدین نهضت، به حرکت آنان نزد مردم مشروعیت دینی می بخشید و اطمینان آنان را نسبت به روند کار بیشتر می کرد. نقش

روحانیت و نهادهای مرتبط به آنان، از جمله مساجد و منابر و خطابه، برای بسیج مردم تعیین کننده بود. در آغاز، نقش روحانیت در شکل‌گیری نهادهای سیاسی متجدد نیز قابل توجه بود. اعضای انجمن‌های مخفی از اقشار میانی علما تشکیل می‌شدند. آنان مردم را از طریق منابر به نوین‌سازی برای مبارزه با استبداد و تجاوز تشویق می‌کردند (لمپتون، ۱۳۷۵: ۳۹۳-۳۹۵). اما این نقش به تدریج کم‌رنگ شد و عملاً روحانیت به سمت نهادهای سنتی مذهبی - صنفی کشیده شد و از ورود به نهادهای سیاسی و احزاب منصرف شد. این مسئله، نتیجه تعارضاتی بود که از دوران مشروطیت میان روحانیت و جریان روشنفکری غیردینی بروز کرد و تا سقوط حکومت مشروطه بر اثر کودتای رضاشاه تداوم یافت. در کنار تعارضات سیاسی و فرهنگی میان نخبگان دینی و غیردینی در جامعه ایران، حرکت‌هایی که به شکل‌گیری نهادهای جریان‌های مشکوک صوفی‌گری‌های جدید و بهائیت منجر شد، در محتاط‌تر کردن مردم و روحانیت نقش مؤثری داشت؛ حرکت‌هایی که گاه به محمل سرکوب جریان‌های انقلابی از سوی دربار قاجار نیز بدل می‌شد. شکل‌گیری و رشد این جریان‌های مشکوک با تظاهر مذهبی نیز به استحکام موانع برسر راه نهادهای ساختارهای سیاسی نظام نوپای دموکراتیک مشروطیت کمک کرده است.^(۱۸)

اعدام شیخ فضل‌الله نوری - مجتهد برجسته مخالف مشروطه - در شامگاه شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری (۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ میلادی)، دو هفته پس از برکناری محمدعلی‌شاه و اعاده مشروطه، در ملأی عام در میدان توپخانه تهران، به جرم صدور فتوای قتل مشروطه‌خواهان، از تکان‌دهنده‌ترین رویدادهای دوران مشروطیت است. وی متهم بود که در کنار عده‌ای دیگر، همه تلاش خود را در همکاری با شاه قاجار، برای ساقط کردن مشروطیت به کار گرفته است و طبق سندی که ممه‌ور به مهر وی به دادگاه ارائه شد، فتوای قتل مشروطه‌خواهان متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم را

صادر کرده است (براون، ۱۳۸۰: ۳۱۲). شیخ ابراهیم زنجانی - دوست صمیمی بهبهانی که بعداً نماینده مجلس دوم شد و به حزب دموکرات پیوست - مدعی العموم بود. او ارتباط‌های گوناگون نوری با نیروهای ضدمشروطه را برشمرد و هیئت منصفه به‌طور جدی از نوری استنطاق کرد. نوری از اقدام‌های خود دفاع کرد و گفت که به دلیل موقعیت دینی ممتاز خود، حق داشته است از اصول اسلامی به هر نحوی که صلاح بداند، محافظت کند. اعدام نوری ظاهراً بدون واکنش چشمگیر و مخالفت مردم اجرا شد. گفته‌اند که یکی از پسران شیخ فضل‌الله به نام مهدی نیز که مشروطه‌خواه بود، از اعدام پدرش حمایت کرد (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۳۵). این پدیده عجیب، نتیجه تعارضاتی بود که در چنین روزی در دوران مشروطیت به اوج خود رسید و طی صد سال پس از آن به اشکال مختلف در جامعه نخبگی ایران بروز داشت. باورهای شیخ فضل‌الله تنها با روشنفکران در تعارض نبود و عملاً باورهای فقهی او گاه به شدت از سوی شخصیت‌های روحانی برجسته‌ای مثل نائینی و آخوند خراسانی رد می‌شد^(۱۹). اعدام تکان‌دهنده وی به جرم تصویب قتل مسلمانان متحصن، طبق روایت کسروی، «از سوی مراجع نجف نیز تأیید شده بود. علمای مشروطه‌خواه عتبات فتوا دادند و اتهامات وارد شده به نوری را تأیید کردند و بر محکومیتش صحه گذاشتند. خطوط تلگراف بین تهران و نجف را روز قبل از اعدام آزاد اعلام کردند تا هر کس بدون پرداخت پول بتواند درباره حکم اعدام نوری نظر علمای نجف را جويا شود» (کسروی، ۱۳۷۱: ۶۶). درباره چنین مواضع صریحی علیه شیخ فضل‌الله در میان علمای نجف می‌توان تردید کرد؛ اما در هر حال، نشانه‌ای از مخالفت و یا واکنش تند روحانیون برجسته شیعه در مخالفت با این اعدام نیز به ثبت نرسیده است.

اختلافات شیخ فضل‌الله با مشروطیت، به باورهای وی نسبت به رابطه میان آزادی‌های دموکراتیک و دینداری مربوط بوده و وی دلایل قابل توجهی برای خود داشته است. طبعاً مواضع تند وی در دفاع از این باورها، به نزدیکی این روحانی

برجسته به مخالفان و دشمنان مشروطیت هم منجر شده است و احتمال دارد که از مواضع و عملکرد وی سوءاستفاده نیز شده باشد؛ اما دلایل شخصی دیگری که برای مواضع وی اقامه می‌شود - مانند رقابت شدید وی و روحانیون برجسته دیگر به خصوص آیت‌الله بهبهانی، زندگی مرفه وی و رابطه آن با مناسبات وی و دربار، دیدگاه تند وی علیه همه مظاهر تجدد، از جمله مدارس جدید و دروس زبان خارجی و شیمی و فیزیک و امثال آن، مخالفت با مالیات (کرمانی، ۱۳۷۱: ۲۶۲-۲۵۵) و مواردی مانند آن - قابل مناقشه است و جای تردید جدی دارد^(۲۰). در عین حال، با گذشت زمان، نه تنها سایر اتهامات بلکه حتی اشتباهات جدی شیخ فضل‌الله و نظرهای متفاوت سایر روحانیون و مراجع شیعه درباره عملکرد او، رنگ باخته و اعدام این روحانی مقتدر در ملأی عام، صرفاً به جلوه بارز تعارضات میان روحانیت سنتی شیعه در ایران و روشنفکران عرف‌گرا بدل شده است. اما کشمکش‌های دوران مشروطیت، به اعدام شیخ فضل‌الله نوری محدود نشد. درست یک سال بعد از اعدام شیخ فضل‌الله نوری، در ماه شعبان سال ۱۳۲۸ قمری (اگوست ۱۹۱۰ میلادی)، آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی - روحانی انقلابی، سیاسی و مدافع مشروطیت و منتقد شیخ فضل‌الله و همفکران او - که نقش فعالی در فرایندهای عرفی مشروطیت داشت، ترور شد. افرادی سرشناس مرتبط با احزاب و روشنفکران چپ‌گرا مانند تقی‌زاده و حیدرخان عمواغلی متهم به این ترور شدند. این ترور، ضربه سنگین دیگری بود که فاصله روحانیت و روشنفکران غیردینی را تشدید کرد. اگر اعدام شیخ فضل‌الله به بروز واکنش‌ها و اختلافات زیادی منجر نشد، ترور بهبهانی تأثیر عمیقی بر باورهای نخبگان درمورد احزاب و به خصوص حزب دموکرات و نیز باورهای مردم در خصوص این نوع فعالیت‌ها داشت. هرج و مرج درون گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی، پرده‌ری‌ها و تهمت‌زدن‌ها و کشمکش‌های مخرب گروه‌های سیاسی، همه به شکلی بود که بخش زیادی از روحانیت را از نهادهای عرفی سیاسی و احزاب

عرف گرای دوره مشروطیت دور کرد. علمای مشروطه خواه، در این شرایط، نظام نو ایران را از جهات بسیاری برخلاف انتظار خویش می یافتند. تلگراف خراسانی و مازندرانی به ناصرالملک - رئیس مجلس دوره دوم - ناخشنودی علما را از مشروطه گران و شیوه کار مجلس دوم به خوبی نشان می دهد. در آن تلگراف، علما با اشاره به آزادی مطبوعات، درباره عدم حق نظارت خود بر نشر مطالبی که مربوط به مسائل مذهبی است، سخت شکایت کردند. آنان همچنین ناخشنودی خود را در مورد لامذهب بودن شخصیت های سیاسی، مالیات های سنگین، آزاد نکردن زندانیان سیاسی و دیگر موارد ابراز داشتند. (حائری، ۱۳۶۰: ۱۵۹)

در حقیقت، روحانیون با همه اختلاف نظرهایی که داشتند، بر سر دغدغه دین مواضع مشترک داشتند. نائینی که مهم ترین و منظم ترین کتاب را درباره مشروطیت در دوره استبداد صغیر نوشته بود^(۲۱)، و سایر علمای مشروطه خواه، بحث های سیاسی و اصلاح طلبی خود را روی قوانین اسلامی پایه ریزی کردند و موضع خود را در نهضت مشروطیت یک موضع مذهبی اعلام می داشتند و بر ضد لامذهبی حکام و رژیم استبدادی که به وجود آورنده آن لامذهبی می دانستند، برخاستند (همان، ص ۱۲۹). آنان مواضع خود را برگرفته از دین می دانستند و حمایتشان از مشروطیت را نیز در چهارچوب یک تکلیف شرعی تعریف می کردند. مجموع این مواضع نشان می دهد که دغدغه مشترک همه روحانیون، از شیخ فضل الله - روحانی مخالف شدید مشروطیت - گرفته تا روحانیون مدافع شدید مشروطیت که دفاع آنان نقش مهمی در پیش رفتن کار نهضت مشروطیت داشت، دغدغه های مشترکی در مورد حفظ دین و دینداری جامعه، نگرانی از بی دینی نخبگان و مواضع مشترک استبدادستیز و بیگانه ستیز بود.

در برابر این جریان مؤثر روحانی که نقشی کلیدی در مشروطیت داشت، آنچه به عنوان نهادهای سیاسی و احزاب شکل گرفته بودند، مشکلات بارزی داشتند که

نگرانی‌های روحانیت و نخبگان مذهبی جامعه را کاملاً تشدید می‌کرد. عملاً فعالیت حزبی هنجار و موفق‌تری که تشدیدکننده نگرانی‌های رهبران مذهبی ایران نباشد، شکل نگرفته بود و تنها نهادهای سیاسی موفق‌تر پیش روی نخبگان جامعه پس از چند سال تجربه، به دو الگوی احزاب اقتدارگرا و دین‌ستیز فراماسونری و با گرایش‌های مارکسیستی محدود می‌شد. لذا جای تعجب نداشت که نخبگان مذهبی و روحانیون به تدریج از این ساختارهای حزبی به‌طور کلی فاصله گرفتند و به اشکال دیگر سازماندهی نیروهای سالم در جامعه دل بستند. این روند طی چند سال، به کناره‌گیری شخصیت‌های برجسته مذهبی از احزاب منجر شد. چنان‌که اشاره شد، در مجلس چهارم، سیدحسن مدرس که یکی از سیاسی‌ترین و زیرک‌ترین رهبران روحانی دوران مشروطیت بود، رهبری اکثریت مجلس چهارم را بدون ورود به مناسبات و تشکیلات حزبی به‌دست گرفت و فراکسیون اکثریت مجلس، بدون یک سازماندهی حزبی در مجلس فعالیت کرد و امور را در محدوده کارهای پارلمانی آن دوره با سختی‌های بسیار به‌پیش برد. منزهماندن چهره مدرس در رهبری بخش قدرتمندی از نمایندگان مجلس چهارم، بدون گرفتارشدن در مشکلات حزبی، نیز مؤید عملی بودن اتخاذ چنین روش‌هایی برای روحانیت بانفوذ بود. اما این نوع فعالیت تنها در حد مدیریت ناپایدار یک فراکسیون بانفوذ در مجلس باقی ماند و به راحتی در مقابل ترفندها، توطئه‌ها و فشارهای رضاخان و طرفدارانش خلع سلاح شد و نهایتاً همه چیز ازهم پاشید؛ و از آن همه فرصت، حاصلی جز خاطره‌ای ارزشمند در ورق‌های تاریخ و مشقت فراوان در دوره دیکتاتوری پهلوی، برای نسل‌های بعدی باقی نماند. روحانیون برجسته دیگری که نقشی کلیدی در مشروطیت داشتند نیز در نبود یک سامان سیاسی شایسته و قدرتمند، و دور از تدابیر جمعی، و متکی به ابتکارات شخصی خود، اشتباهات بزرگی مرتکب شدند و گاه کاملاً در

مسیری قرار می‌گرفتند که با خصوصیات و باورهای اخلاقی و اعتقادی آنان هم در تعارض بود.^(۲۲)

سخن پایانی

بی‌تردید ایران در عصر مشروطیت، گام‌های بزرگی به سمت دموکراسی برداشت و از بسیاری جوامع شرقی برای استقرار نظام انتخابی پیشی گرفت؛ اما در این دوره، تحول ایجادشده بر اثر نهضت مردمی، به استقرار نهادهای سیاسی و مدنی متناسب، برای مستحکم کردن سامان دموکراسی منجر نشد. صدها انجمن و گروه و حزب به وجود آمد؛ ولی این انبوه نهادهای بی‌سامان و فاقد نظام و تشکیلات، نه تنها ضامن حفظ دموکراسی نشد بلکه باعث بروز مشکل شد و در نهایت طومار همه آنها در تندباد کودتای رضاخان برچیده شد. پیش از کودتای رضاخان، رفتار نابه‌سامان و هرج و مرج گرا و غیرمسئولانه تشکل‌های سیاسی و غیرسیاسی، زمینه بروز کودتا را فراهم کرده و این هرج و مرج در واقع توجیه‌کننده استقرار یک دیکتاتور قاطع برای جمع کردن نابه‌سامانی‌ها بود.

ویژگی‌های سیاسی این دوره و مشخصه‌های احزاب و نهادهای سیاسی ایران در دوره مشروطیت و نارسایی‌ها و مشکلات آنها می‌تواند بیان‌کننده علل شکل‌گیری این شرایط باشد. با بررسی اجمالی انجام‌شده در این مقاله، این ویژگی‌ها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. نهضت مشروطیت در ایران، سرآغاز شکل‌گیری مناسبات توأم با خشونت سیاسی میان نیروهای رقیب در عرصه سیاسی بود. این خشونت، در گفتار سیاسی مدعیان دموکراسی نیز انعکاس یافت. تحلیل محتوای مطالب این دوره نشان می‌دهد که در این دوره، ایده دموکراسی به‌هیچ‌رومی‌ایده راهنمای چگونگی کسب قدرت

توسط واضعان و مدافعان آن نیست، بلکه ایده‌چگونگی کنترل و یا تصاحب قدرت سیاسی است. (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۳: ۳۸۵)

۲. فرایند شکل‌گیری احزاب در ایران، شباهت چندانی با شکل‌گیری احزاب از درون پارلمان‌ها در کشورهای اروپای غربی نداشته است. در ایران، برخلاف غرب، احزاب از درون پارلمان نجوشیدند و دلیل شکل‌گیری آنها حمایت از منافع یک طبقه یا بخش خاصی از جامعه نبود. انجمن‌ها و تشکل‌های سیاسی، در یک فرایند مقاومت و برای براندازی حکومت به وجود آمدند. شکل‌گیری نهادهای سیاسی، هرچند در مقطعی مانند تبدیل فراکسیون‌های مجلس دوم مشروطیت به دو حزب قدرتمند، بی‌شباهت به شکل‌گیری احزاب از فراکسیون‌های پارلمانی در کشورهای اروپای غربی نیست، حتی در این زمینه نیز تفاوت‌های زیادی میان دو فرایند وجود دارد و در واقع احزاب مجلس دوم نیز بیش از آنکه متأثر از فراکسیون‌های شکل‌گرفته در مجلس باشند، ادامه‌دهنده کار نهادهای سیاسی در خارج از مجلس و به‌خصوص انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی دوره مشروطیت بوده‌اند.

۳. در دوران مبارزات نهضت مشروطه و پس از آن، نخبگان ایران در شکل‌دهی احزاب متعارف، ناموفق بودند و به‌طرز عجیبی به دو الگوی اقتدارگرا از نهادهای سیاسی موجود در جهان غرب تمایل بیشتری نشان دادند. نخبگان غرب‌گرا از میان همه ساختارهای حزبی اروپای غربی، به ساختار و تشکیلات پنهانی از نوع فراماسونری روی کردند و نخبگان دارای گرایش‌های مخالف سرمایه‌داری، از ساختار احزاب مارکسیستی اقتباس کردند. هرچند حضور الگوی شبه‌مارکسیستی در میان نخبگان ایران، ناشی از همسایگی با روسیه و تأثیرپذیری از تحولات روسیه چه در مبارزه با رژیم و چه در استقرار نهادهای سیاسی بود، اقتباس الگوی فراماسونری از میان همه ساختارهای سیاسی اروپای غربی، حکایت از آن دارد که چنین الگوهایی، با سلیقه نخبگان ایرانی نیز سازگارتر بوده است. نکته قابل توجه آن

است که هردو الگوی مورد توجه نخبگان جامعه ایران، بی‌شبهت به ساختارهای انجمن‌ها و دسته‌های فرقه‌ای قرون گذشته ایران نیست؛ ساختارهایی که در مبارزه و براندازی حکومت‌های پیشین و یا شورش و مقاومت در برابر آنها، مؤثر و کارآمد بوده‌اند. ویژگی‌های مشترک این ساختارها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- اعتقاد به ضرورت مخفی‌بودن تشکیلات برای رسیدن به اهداف مورد نظر و در نتیجه پنهان‌بودن سازماندهی و تشکیلات، اسامی اعضا، مقاصد اصلی، برنامه‌ها و غالب فعالیت‌های آنها، که گاه برای مردم، مخوف و هراس‌آور نیز جلوه می‌کرد؛
- فقدان نظام و تعهد پاسخگویی به مردم و بسته‌بودن راه‌های متعارف ارتباط مردم و حتی نخبگان غیرعضو جامعه با تشکیلات؛

- روابط درون‌تشکیلاتی از جنس روابط فرقه‌ای و مرید و مرادی، سلسله‌مراتب درون‌تشکیلاتی غیردموکراتیک بر اساس این نوع شایستگی و اعتقاد به برتری ماهوی و ذاتی رهبران بر جامعه؛

- نگاه ایدئولوژیک و آرمانی نسبت به تبعیت از تشکیلات و رهبران تشکیلات و دستورات آشکار و پنهان آنان، انجام وظایف محوله و جان‌دادن برسر انجام آن وظایف؛

- وجود تشکیلات با کارکردهای چندمنظوره و با اهداف و برنامه‌هایی بسیار گسترده‌تر از احزاب متعارف دموکراتیک و به‌کارگیری هر روشی برای رسیدن به اهداف، از جمله توطئه و بحران‌سازی در جامعه و پرونده‌سازی و ایجاد مشکل برای رقبیان تا تهدید، ارباب، سرقت و مصادره اموال و ترور و حذف فیزیکی افراد در جامعه؛

- کم‌رنگ‌بودن هویت ملی و تعلق خاطر به بیگانگان و سازمان‌های خارج از مرزهای ملی، به‌عنوان وجه مشترک الگوهای دوره مشروطه (که درمورد نهادهای تاریخی، موضوعیت ندارد)؛

- اقتدارگرایی و دموکراسی‌ستیزی ذاتی ساختارهای سیاسی، ذیل ظواهر فریبنده آنها.

شناخت علل رویکرد نخبگان به این نوع الگوها، نیازمند مطالعات دیگری است. طبعاً شیفتگی به حزب و انفعال در برابر آنها در این رویکردها بی‌تأثیر نبوده است؛ اما نقش مخرب و کاملاً تأثیرگذار نخبگان مارکسیست در ترویج این نوع فرهنگ اقتدارگرایانه و مخرب در سازماندهی‌های سیاسی و حزبی ایران، در آغاز دوران شکل‌گیری دموکراسی در ایران و جلوگیری از استقرار نهادهای هنجار و متعارف دموکراتیک نیز به هیچ‌وجه قابل انکار نیست.

این ویژگی‌ها به ایجاد فاصله شدید میان احزاب و مردم و نخبگان جامعه منجر شد.

۴. هرچند در دوره درگیری مشروطه‌خواهان و شاهان قاجار، دربار نیز در تخریب فضای مساعد عمومی برای استقرار نهادهای دموکراتیک، از جمله شکل‌گیری نهادهای سیاسی، بی‌تأثیر نبود و گرچه با روی کارآمدن رضاشاه، تمامی نهادهای ساخته‌شده دموکراسی‌خواهان عملاً نابود شد و راه توسعه احزاب در ایران تاپایان حکومت او بسته شد، در دوره استقرار دولت مشروطه، نقش دولت در جلوگیری از توسعه احزاب ناچیز بود و موانع نهادینه‌شدن و توسعه احزاب در ایران، در عمل، به نابه‌سامانی‌های درون جامعه نخبگی ایران مربوط بوده است.

۵. از جمله تعارضات جدی پیش‌آمده در دوران مشروطیت، تعارض میان نخبگان مذهبی و علما از یک سو و نخبگان غیرمذهبی و عرف‌گرا از سوی دیگر بود. به‌رغم اینکه احزاب مشروطه در ابتدا متشکل از روحانیون و نخبگان عرف‌گرای برجسته در کنار یکدیگر بود، به تدریج فاصله میان علما و نخبگان غیردینی افزایش یافت و به حذف علما از فعالیت‌های سیاسی حزبی منجر شد. منشأی این کناره‌گیری، بیش از آنکه نگرانی‌های علما باشد، ناشی از اقدامات مخرب نخبگان عرف‌گرای بود که

طیفی از لیبرال‌ها تا مارکسیست‌ها را تشکیل می‌دادند. سوءظن‌های متقابل میان علما و سایر نخبگان که نشانی از تحولات مختلفی بود، فاصله گرفتن روحانیت از احزاب بر اثر این سوءتفاهمات و عدم همکاری روحانیت در شکل‌دهی و نهادینه کردن احزاب و نهادهای سیاسی، بیشترین تأثیر را در تضعیف توان دموکراسی‌خواهان در ایران در انجام این بخش مهم نهادینه کردن دموکراسی در ایران داشته است.

۶. هرچند در قرن‌های اخیر، نقش بیگانگان مداخله‌گر عمدتاً غربی، در نابه‌سامانی داخلی ایران بسیار مؤثر بوده و گرچه سهم بیگانگان در فروپاشی نهضت مشروطیت قابل توجه است؛ نمی‌توان به همین روال نابه‌سامانی احزاب سیاسی در ایران را نیز ناشی از دخالت‌های بیگانگان در درون احزاب دانست. برعکس، به نظر می‌رسد که ناتوانی شخصیت‌های توانمند مشروطه‌خواه در ایجاد یک سامان سیاسی مستحکم و نابه‌سامانی احزاب سیاسی در ایران، و هرج و مرج ایجادشده بر اثر عملکرد نخبگان جامعه، نقش تعیین‌کننده‌ای در تشویق بیگانگان برای دخالت در امور داخلی ایران داشته است.

۷. در فرایند شکل‌گیری و فروپاشی احزاب سیاسی، نقش شخصیت‌های مورد وثوق مردم زیاد بود. در مراحلی که شخصیت‌های سیاسی به شکل‌گیری احزاب توجه داشتند، احزاب قدرتمند بودند و در دوره‌ای که شخصیت‌های بانفوذ، اعم از روحانی و غیرروحانی، از احزاب فاصله گرفتند، احزاب تضعیف شدند. فقدان درک درست از ضرورت اجتناب‌ناپذیر وجود احزاب و نهادهای سیاسی قدرتمند برای اداره کشور و استحکام بخشیدن به سامان دموکراسی کشور، ضعف مشترک تقریباً تمامی نخبگان سیاسی ایران در این دوره است. در این مورد، تفاوت چندانی میان روحانیون و نخبگان عرف‌گرا و نیز احزاب سیاسی مختلف وجود ندارد و عدم اهتمام تمامی آنان و عدم پایداری آنان در رفع نواقص و حل مشکلات و حفظ نظام

حزبی در ایران، نقش مهمی در فروپاشی این سامان سیاسی داشته است؛ مشکلی که همواره در جامعه ایران به اشکال مختلف بروز کرده است.

به طور خلاصه، می‌توان عوامل مؤثر در توسعه نیافتگی احزاب سیاسی در دوره مشروطیت را به شرح زیر برشمرد:

- گرایش نخبگان به روایت‌های اقتدارگرا از دموکراسی و احزاب سیاسی و گرایش آنان به الگوهای حزبی اقتدارگرایانه فراماسونری و کمونیستی بدون شناخت درست آنها؛

- شیفتگی نخبگان عرف‌گرا و غیردینی به بیگانگان، درک سطحی آنان از غرب و تحولات جوامع غربی و تقلید و اقتباس سطحی و غیرعالمانه آنها از الگوهای غربی؛

- فقدان تعلقات ملی عمیق و مستحکم در میان نخبگان ایران و احزاب سیاسی و عدم توجه عمیق و اهتمام کافی آنان، به خصوص نخبگان عرف‌گرا، به استقلال ملی؛ - انزوای احزاب در میان مردم بر اثر فعالیت‌های ماجراجویانه پنهانی، از جمله ترور، ایجاد هرج و مرج و نیز اختلافات و درگیری‌های میان احزاب و نهادهای سیاسی و آسیب‌پذیر شدن احزاب در این وضعیت؛

- اختلافات نخبگان روحانی و مذهبی با نخبگان عرف‌گرا و غیرمذهبی و کناره‌گیری روحانیت از فعالیت‌های حزبی بر اثر این اختلافات و نهایتاً تضعیف احزاب به دلیل فاصله گرفتن روحانیت از فعالیت‌های سیاسی و البته تضعیف روحانیت به علت فقدان نهادهای سیاسی قدرتمند به عنوان ضامن استحکام سیاسی جامعه؛ - عدم درک درست نخبگان، به خصوص نخبگان عرف‌گرا از شرایط جامعه و فرهنگ عمومی و در نتیجه جدایی میان آنان و جامعه؛

- عدم درک درست از ضرورت حیاتی وجود احزاب در نظام دموکراتیک، به عنوان وجه مشترکی در باورهای نخبگان مذهبی و نخبگان غیرمذهبی جامعه، و

در نتیجه عدم اهتمام آنان به اصلاح امور، رفع ضعف‌ها و نواقص احزاب و نهادهای سیاسی و عدم نگرانی آنان از فروپاشی نظام حزبی در جامعه دموکراتیک.

پی‌نوشت‌ها

۱. در یک کار پژوهشی که یک گروه منتخب متشکل از نمایندگان پارلمان و تعدادی پژوهشگر به سفارش پارلمان کانادا به ریاست برنارد پارتی (Bernard Party) در سال ۱۳۸۳ انجام دادند، اعضای گروه وضعیت دموکراسی در کشورهای مختلف اسلامی و یا دارای بیش از درصد جمعیت مسلمان را بررسی و میزان وجود شاخص‌های نظام دموکراتیک و وجود ساختار دموکراسی در این کشورها را در یک درجه‌بندی ۲۰ امتیازی با امتیازاتی از ۱۰- تا ۱۰+ دسته‌بندی کردند. این گروه با دادن ۳ امتیاز به دموکراسی در ایران، کشور ما را در کنار ترکیه (با امتیاز ۷) و اسرائیل (با امتیاز ۱۰)، یکی از سه دموکراسی منطقه خاورمیانه معرفی کردند. در این پژوهش، سایر کشورهای منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و خلیج فارس فاقد دموکراسی تعریف شده‌اند و کشورهای چون پاکستان، تمامی کشورهای عرب منطقه و غالب کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، امتیازاتی بین ۶- تا ۱۰- دارند. بدترین امتیازات، متعلق به کشورهای عرب حوزه خلیج فارس است. نگاه کنید به:

House of Commons of Canada, *Report of the Standing Committee on Foreign Affairs and International Trade*, March 2004.

۲. در نظام‌نامه ۱۵ ماده‌ای انجمن مخفی، روی هدف بیداری مردم و رفع ظلم و چاره‌جویی برای اصلاح مفاسد کشور، عضویت مسلمانان، زردشتیان، یهودیان و مسیحیان ایرانی و حق مساوی آنان و سوگند آنان به کتاب مقدس خودشان برای خدمت به مردم تأکید شده است در ماده ۴ آمده است: «چون همه این ادیان چهارگانه به ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - قائل‌اند، انجمن تحت نام مبارک ایشان تأسیس می‌شود». در ماده ۵ آمده است: «در انتهای همه جلسات انجمن، ذکر مصیبت خوانده و به مجلس روضه ختم خواهد شد». در ماده‌های ششم، هفتم و هشتم، روی رعایت حال یکدیگر، عدم انجام اعمال ناشایست و تربیت و بیداری ملت و چاره‌جویی برای استخلاص از نظم تأکید شده است. ماده نهم، به ضرورت احترام به علما اختصاص دارد و ماده‌های دهم تا پانزدهم نیز محرمانه اعلام شده است. (کرمانی، ۱۳۷۱: ۲۱۱ و ۲۱۲)

۳. اسماعیل رائین در کتاب *انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران*، اسامی ۹۰ انجمن را که به‌نوشته او، نویسندگان تواریخ مشروطیت ایران از آنها نام برده‌اند، به این شرح فهرست می‌کند: انجمن غلامان آزاد در جیرفت و کرمان، انجمن خدمتگزاران سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی در تهران، انجمن‌های شیعه و سنی در لنگه، انجمن شاهزادگان قاجار، انجمن ملی تبریز، سازمان مجاهدین مشهد، انجمن اسلامی تبریز، انجمن بوشهر و بندر، انجمن ارامنه رشت، کمیته انقلابی ستارخان، انجمن محلی گیلان، انجمن امر به معروف، انجمن شیرازیان، انجمن سری مرکز غیبی علی مسیو، انجمن آذربایجان تهران، انجمن ملی رشت، انجمن مجاهدین قزوین، انجمن ملی گیلان، انجمن ایالتی آذربایجان، انجمن اسلامی شیراز، انجمن حشمت، انجمن اتحاد تبریز، انجمن قدرت، انجمن مشورت تبریز، انجمن مساوات تبریز، انجمن حقیقت تبریز، انجمن ایل فارس، انجمن ولایتی اصفهان، انجمن مجاهدین رشت، انجمن سعادت، انجمن مهدیه، انجمن محمدیه، انجمن اتحادیه شمالی، انجمن محمدیه بهارستان، انجمن عراق عجم، انجمن مظفری، انجمن فاطمیه، انجمن سعادت همدان، انجمن اتحادیه طلاب، انجمن مرکزی برادران، انجمن اتحادیه حسینی، انجمن اتفاق، انجمن سعادت دروازه قزوین، انجمن برادران دروازه قزوین، انجمن اتحادیه اصناف، انجمن اتحادیه زرتشتیان، انجمن اتحادیه ارامنه تبعه ایران، انجمن متحده صرافان، انجمن جنوبی، انجمن مستوفیان، انجمن لشکرنویسان، انجمن مودت، انجمن خراسان، انجمن سیادت شهرنو، انجمن کوچه غریبان، انجمن خیریه، انجمن متظلمین، انجمن خیاطان، انجمن کوچه قجرها، انجمن سعادت تهران، انجمن ایالتی کرمان، انجمن طلاب، انجمن سادات، انجمن تجار آذربایجان، انجمن عموم تجار کرمان، انجمن صفا، انجمن الفت حسینی، انجمن آل ابراهیم، انجمن اصناف تهران، انجمن اتحادیه تبریز، انجمن اخوت مرکز درویش، انجمن مخفی، انجمن مخفی ثانوی، مجمع آدمیت یا فراموشخانه ملک‌خان، جامع آدمیت، انجمن غیرت، انجمن سواد اعظم، انجمن علمی، جمعیت شرکت اسلامی، انجمن میکده، انجمن اسلامی رودبار، انجمن حقیقت‌سازی، کمیته جهانگیری. وی به این انجمن‌ها، انجمن‌های غیر علنی در آذربایجان و قفقاز را اضافه می‌کند که از طریق سازمان هومت با بلشویک‌های قفقاز مرتبط بوده‌اند. (رایین، ۱۳۵۶: ۱۶۲-۱۵۷)

۴. اسامی انجمن‌های غیررسمی یا آزاد شاخص مورد بررسی آقای خارابی به این شرح است: انجمن‌های اتحادیه طلاب تهران؛ انجمن‌های طلاب کرمانشاه، اصفهان، قزوین، کرمان، قم؛ روحانیون رشت، مشهد؛ انجمن اتحادیه آذربایجان؛ انجمن‌های اصناف تهران؛ انجمن اتحادیه اصناف؛ انجمن اصناف مرکزی؛ انجمن مظفری؛ انجمن شاه‌آباد؛ انجمن اتحادیه استیفا (یا

ارباب قلم)؛ انجمن غیرت؛ انجمن گلستان؛ انجمن اتحادیه پست؛ انجمن اتحادیه تلگرافی؛ انجمن متحده اجزای مطبوعات حروفی؛ انجمن ارباب جراید و مریبان نوع؛ انجمن برادران وفاییه کفاش‌خانه؛ انجمن عمله‌جات راه آهن اسبی تهران؛ انجمن خبازخانه؛ انجمن برادران وفاهیت خبازخانه؛ انجمن لشکرنویس‌ها؛ انجمن تجار؛ انجمن تجار قزوین؛ انجمن تجار انزلی؛ انجمن دارالوکاله اسلامی؛ انجمن صاحب‌منصبان توپخانه آذربایجان؛ انجمن قزاق‌خانه؛ انجمن خدمت فراش‌خانه؛ انجمن عدلیه؛ انجمن عراقیان؛ انجمن حمیت؛ انجمن متظلمین؛ انجمن تفتیش دولت علیه ایران؛ انجمن علمی محصلین. (خارابی، ۱۳۸۶: ۵۱۹-۴۳۳)

۵. خارابی در کتاب خود از ۵۴ انجمن رسمی شاخص به این شرح نام می‌برد: انجمن اردبیل (یا انجمن ملی اردبیل)؛ انجمن تبریز (یا انجمن ایالتی آذربایجان)؛ انجمن ولایتی اصفهان (یا انجمن ملی اصفهان)؛ انجمن ایالتی کرمان (یا انجمن ولایتی کرمان)؛ انجمن ملی رشت (یا انجمن ولایتی رشت یا انجمن ملی گیلان)؛ انجمن ولایتی مشهد (یا انجمن خراسان یا معدلت رضوی)؛ انجمن‌های ولایتی استرآباد، بارفروش، بناب، ساری، ساوه، سبزوار، سمنان، خرم‌آباد، تربت‌حیدریه، مراغه، بوشهر، کردستان، کاشان، کرمانشاه، عراق، سمنان، خرم‌آباد، سبزوار، تربت‌حیدریه، مراغه، بوشهر، قوچان، خلخال، ارومی، فومن، لاهیجان، لشت‌نشا، کرگان رود و لالان، زنجان، ضیابره، شاهرود، شیراز، دهخوارقان؛ انجمن‌های ملی خوی، مرند، سلماس، سراب، انزلی، سقز، اهر، ماکو، کسما، ساوجبلاغ؛ انجمن تأیید ملایر، یزد؛ انجمن وفاقیه آمل، انجمن خیریه آستارا. (خارابی، ۱۳۸۶: ۴۸۵۰)

۶. تعدادی از انجمن‌های مخالف مشروطه و شرور در کتاب دکتر خارابی عبارت‌اند از: انجمن خدمت، انجمن‌های مخالفان، انجمن سردارها، شورای عساکر، انجمن فتوت، انجمن قدس محمودی، انجمن آل محمد، انجمن همت‌آباد، انجمن اخوت ایمانیه، انجمن حمایت، حمیت و محبت و نصرت قم، انجمن شرافت قم، انجمن‌های خیریه در گیلان، انجمن خیریه انزلی، انجمن خیریه دیلمان، انجمن همت مشهد، انجمن رضوی، انجمن‌های شیراز، انجمن اسلامی ساری، مجمع اتحادیه سادات، انجمن سادات تبریز، انجمن اسلامی تبریز (خارابی، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۸۶)

۷. درباره ترور اتابک، نظرهای متفاوتی مطرح شده است. از جمله اینکه محمدعلی شاه توسط عده‌ای از خواص متهم شد که پشت این ترور بوده و با یک تیر دو نشان زده: هم او را از سرراه برداشته و هم انقلابیون را متهم کرده است. رئیس جامع آدمیت نیز به این اتهام دستگیر شد و سه روز در زندان بود. اما شواهد بعدی، از جمله عملکرد حیدرخان عمواغلی و اقدامات

۴۹ ظهور احزاب سیاسی در عصر مشروطیت در ایران

بعدی وی و گروهش، همه تأیید می‌کرد که این ترور را گروه او انجام داده است. (ازجمله نگاه کنید به: آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۷۵-۲۶۹)

۸. محمد قزوینی، ملکم را شارلاتان می‌نامد. او معتقد است که وی فرد کم‌سواد بوده و عمدتاً مطالبی را از متفکران غربی از جمله ولتر، مونتسکیو، سن سیمون و دیگران اقتباس کرده و آنها را به نام خود، تحت عناوینی مانند «غیبی»، با ادبیاتی عامیانه و ضعیف و مملو از غلط به خورد ایرانیان داده است. قزوینی همچنین به معامله جعلی لاتاری او اشاره می‌کند و مبلغ هنگفتی که از طریق این جعل به دست آورده و باعث افتضاح برای دولت ایران شده است. (قزوینی، ۱۳۴۲: ۱۳۵-۱۳۲)

۹. محمد قزوینی درباره حیدرخان عمو اوغلی می‌نویسد: اسم اصلی وی گویا تاری و پردی اوف بود. حیدرخان، نام مستعار وی بود. اصلاً از رعایای روس بود؛ ولی او آخر گویا تبعه ایران شده بود. قتل مرحوم سیدعبدالله بهبهانی، علاءالدوله و بسیاری از رؤسای استبداد را به او شخصاً یا به اتباع او نسبت می‌دهند؛ والله اعلم. و بمب‌انداختن به محمدعلی شاه را که کارگر نیامد، از کارهای او می‌دانند. از نوادر رجال روزگار در شجاعت و جرأت و جسارت بود. مشرب سیاسی او گویا سوسیالیسم بود. با هم دوست بودیم و مدت‌ها با او در پاریس و برلن با هم به سر بردیم. (قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۳۴)... وی معروف به بمب‌ساز (یعنی بمب‌ساز) نیز بود... نام او، شجاعت و تهورش از یک طرف و از آن طرف بی‌قیدوبندیش به حدود و قیود قوانین حقوقی معموله در دنیا و آدمکشی و تصرف در اموال دیگران را به یاد می‌آورد. (همان، جلد هشتم، ۱۳۴۵: ۱۷۴)

۱۰. ساختار نیروهای عضو حزب دموکرات هم مؤید آن است که ایدئولوژی مارکسیستی در این مرحله در حزب دموکرات کم‌رنگ و ساختار احزاب اشتراکی در این دوره ساختارهای تقلیدی از احزاب و گروه‌های روسی است. درعین حال، هرچند شناخت ایرانیان از مبانی ایدئولوژیک مارکسیست محدود است، خصوصیات نامناسب احزاب و گروه‌های چریکی کمونیست روسی - مانند مخفی کاری، عملیات و ترور در کنار فعالیت‌های سیاسی، استفاده ابزاری از فرصت‌ها و مشابه آن - از ابتدا در گروه‌های شبه‌مارکسیست ایرانی نیز وجود داشته است.

۱۱. فرقه اجتماعیون عامیون باکو در پیامی اعلام می‌کند: «بر دوستان ایرانی است که از پارتیه‌بازی پرهیز نمایند و افراد ایرانیان را فرض است که حتی‌الامکان از پارتی‌های مختلف جلوگیری کرده و پارتیه‌بازی را دشمن ایران بدانند.» (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۴۶)

۱۲. در آن دوران، لغات اجتماعی زبان فرانسه را برای دقت در معنی به کار می بردند و به «حزب»، «پارتی» می گفتند. در آن ایام، فعالیت احزاب سیاسی به شکل یک بازی روزانه درآمد. از سوی دیگر، ارتباط با احزاب، وسیله و پایه فشاری برای به دست آوردن مقام شده بود و افراد به دلیل عضویت در پارتی‌ها و ارتباط‌های آن به مقام و منصب می رسیدند؛ در نتیجه، لغت «پارتی» و «پارتی‌بازی» از آن دوره در ادبیات سیاسی ایران معمول شد. بعدها برای فرار از مفهوم بدی که لغت «پارتی» پیدا کرده بود، نام «حزب» را برای تشکل‌های مردمی سیاسی جعل کردند (موسوی حجازی، ۱۳۷۸: ۴۳۵). اما عملاً از آن زمان، لغت «پارتی‌بازی» در فرهنگ لغت فارسی به عنوان یک عمل ناشایست باقی ماند.

۱۳. مسلماً دخالت‌های انگلیس در تغییر شرایط ایران در این دوره تأثیر به‌سزایی داشته است. ایران کشوری غیرمستعمره است و لذا هیچ کدام از قدرت‌های آن روز حتی در حد مستعمرات خود هم برای ایران دل نمی‌سوزانند. سامان سیاسی ایران آنان را خشنود نمی‌کند بلکه برعکس، آنان از هرج و مرج در ایران خشنود می‌شوند و طبعاً از تلاش برای ایجاد و گسترش نابه‌سامانی در میان احزاب و نخبگان ایران نیز غفلت نمی‌کنند. معمولاً نخبگان ایران ضمن توجه درست به این نقش مداخله‌گرانه بیگانگان، تمامی گناهان را به گردن بیگانگان می‌اندازند و نوعی فهم جبری از سرنوشت کشور ایران را ترسیم می‌کنند که همه فرصت‌ها و تهدیدات آن، ناشی از عملکرد و دخالت بیگانگان بوده است. در این پژوهش تلاش می‌شود ضمن تأیید نقش مخرب بیگانگان، به تأثیر عملکرد نخبگان ایران در فراهم آوردن شرایط سوءاستفاده بیگانگان تمرکز بیشتری شود و بر این نظریه تأکید شود که در این دوره، نابه‌سامانی ناشی از عملکرد نخبگان ایران، مهم‌ترین محرک دشمنان این ملت برای دخالت در امور داخلی ایران بوده است.

۱۴. پیتر آوری معتقد است که: «فکر تأسیس جمهوری، این تصور را در ذهن روحانیون به وجود آورد که مزایای اقتدار روحانیت را ازدست خواهند داد» (آوری، ۱۳۷۳: ۵۰۷). اما به نظر نمی‌رسد که این برداشت چندان درست باشد چون آیت‌الله مدرس نقشی کلیدی در این امر داشت و مخالفت وی واقعاً جنبه صنفی نداشت. وی با دیکتاتوری رضاخان مقابله می‌کرد و فقدان تشکیلات و سازماندهی منسجم و فقدان یک تجزیه و تحلیل درست از شرایط و تحولات قابل پیش‌بینی، در این تصمیم آیت‌الله مدرس بسیار تعیین‌کننده‌تر از جنبه‌های دیگر بود.

۱۵. بعد از انقراض حکومت قاجاریه، بعضاً به مدرس انتقاد کردند که چرا با ریاست جمهوری رضاخان مخالفت کرده است؛ درحالی‌که وی می‌توانست یک دوره رئیس‌جمهور باشد و بعد عوض شود. مدرس در پاسخ گفته بود: «من موافق جمهوری واقعی هستم و حکومت

صدراسلام هم جمهوری بوده است، منتهی برای مادام‌الحیات خلیفه. ولی جمهوری رضاخان که عامل انگلیس است، جمهوری واقعی نبود. به علاوه، ما رضاخان را زمانی که رئیس‌الوزراء بود، حتی نتوانستیم در مجلس استیضاح کنیم؛ پس از یک دوره ریاست جمهوری که پشتیبانی هم مانند انگلیس داشت، چطور می‌توانستیم او را کنار بگذاریم؟ رضاخان بیشتر تابع نظر خارجی می‌شد و هرچه آنها اراده می‌کردند، بدون چون و چرا انجام می‌داد تا دوره بعد هم او را به کرسی ریاست بنشانند.» (مکی، ۱۳۵۹: ۸۶۵)

۱۶. امام خمینی درباره مدرس می‌گویند: «اینها دیدند که در زمان رضاخان یک مدرس بود که در مجلس نگذاشت رضاخان آن وقت که می‌خواست جمهوری را درست کند. مدرس نگذاشت؛ ولو برخلاف مصالح شد و اگر درست شده بود، بهتر بود، لکن آن وقت اینها نظر سوء داشتند.» (مدرسی، ۱۳۶۶: ج ۲، ص ۲۷۳)

۱۷. حسن مکی در کتاب *مدرس، قهرمان آزادی* می‌نویسد: «قوی‌ترین دشمنان مدرس اگر به منزل او می‌رفت و به او می‌گفت که از این ساعت هرچه تو بگویی من عمل می‌کنم، مدرس برخلاف حزم و احتیاط و اصول سیاستمداری، سوابق مبارزه و خصومت خود را فراموش می‌کرد و با آغوش باز از دشمنان دیروز خود استقبال می‌کرد و تصور می‌کرد که دشمن بر اثر ضعف و ناتوانی از پا درآمده و دیگر نخواهد توانست درمقابل او اظهار وجود و قدرت‌نمایی کند. سردار سپه این نقطه ضعف مدرس را شناخته بود و از همین جا برای گرفتن فرماندهی کل قوا وارد شده بود.» (مکی، ۱۳۵۹: ۶۶۷).

۱۸. آفاری شروع مقابله با روحانیت سنتی و قدرت مجتهدین را به فعالیت‌های اخباریون، تعالیم شیخیه تحت تأثیر عرفان صوفی و فعالیت آنان در کرمان و فعالیت‌های میرزا علی محمد باب و پیروان رادیکال او که فرقه بهائیت را شکل دادند، نسبت می‌دهد و معتقد است که این فعالیت‌ها از اواخر قرن ۱۸ به منظور کاهش اقتدار مجتهدین شیعه صورت گرفته است. (آفاری، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۲)؛ نیز نگاه کنید به لمپتون، ۱۳۷۵: ۳۸۷ و ۳۸۸

۱۹. آخوند خراسانی حکومت مشروعه را تنها متعلق به ولی عصر می‌داند و معتقد است که سایر حکومت‌ها همه غیرمشروعه هستند و معتقد است که میان حکومت غیرمشروعه عادلانه مانند مشروطه و حکومت ظالمة جابره با یک حاکم مطلق‌العنان، حتماً مورد اول رجحان دارد و حداقل دفع افسد به فاسد است. ایشان، برخلاف آقای نائینی، حتی قائل به اذن فقیه برای مشروعیت یافتن حکومت نیست و بر این باور است که سلوک عادلانه حکومت می‌تواند ضامن مقبولیت آن باشد. (نگاه کنید به: کدیور، ۱۳۸۵: ۱۴ و ۱۵ مقدمه)

۲۰. لطف‌الله آجدانی که تلاش می‌کند در کتاب خود، جدی و ریشه‌دار بودن ادعاهای شیخ فضل‌الله درباره اختلافات واقعی مطرح میان دموکراسی غربی و اسلام را برجسته کند، در بررسی قابل توجهی سایر ادعاهای علیه شیخ فضل‌الله را به نقد می‌کشد و غالب آنها را با بررسی اسناد تاریخی رد می‌کند. (نگاه کنید به آجدانی، ۱۳۸۳: به خصوص صفحات ۱۳۱ تا ۱۵۴)
۲۱. نائینی تفسیری خاص و نزدیک به نظریه ولایت فقیه از نقش روحانیت در اداره کشور داشت و معتقد بود که علما شرعاً مسئولان دستگاه عدالت هستند و می‌توانند قدرت حکومت را در زمان غیبت کبرا برعهده گیرند و در رژیم مشروطه باید علما بر مراحل قانونگذاری نظارت کنند. (حائری، ۱۳۶۰: ۱۲۸-۱۲۶)
۲۲. نزدیکی آیت‌الله نائینی با رضاخان، حتی در دوره پادشاهی او هم ادامه یافت. هرچند عملکرد رضاشاه با شیوه کار و اندیشه نائینی دوره انقلاب مشروطیت سازگار نبود و چنان نائینی‌ای مسلماً برضد آن اقدامات به مبارزه برمی‌خاست، نائینی درحالت انفعال، نه تنها چنین نکرد، بلکه مرادوات خود را با رضاشاه ادامه داد و برعکس از دوستان مشروطه‌خواه خود فاصله گرفت. (حائری، ۱۳۶۰: ۱۹۷-۱۹۵)

کتابنامه

- آبادیان، حسین. ۱۳۸۳. *بحران مشروطیت در ایران*. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، یرواند. ۱۳۷۶. *ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- آجدانی، لطف‌الله. ۱۳۸۳. *علما و انقلاب مشروطیت ایران*. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- آجدانی، ماشاء‌الله. ۱۳۸۴. *مشروطه ایرانی*. چاپ ششم. تهران: نشر اختران.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۴۰. *فکر آزادی، مقدمه نهضت مشروطیت*. تهران: انتشارات سخن.
- _____ . ۱۳۶۳. *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*. چاپ سوم. تهران: انتشارات پیام.
- _____ . *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی. چاپ اول. تهران: انتشارات روشنگران.
- آفاری، ژانت. ۱۳۸۵. *انقلاب مشروطه ایران*. ترجمه رضا رضایی. چاپ سوم. تهران: انتشارات بیستون.

آوری، پیترو. ۱۳۷۳. تهران معاصر ایران (از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه). ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ سوم. تهران: انتشارات عطایی.

اتحادیه (نظام مافی)، منصوره. ۱۳۸۱. پیدایش و تحوّل احزاب سیاسی مشروطیت. چاپ اول. تهران: کتاب سیامک.

ازغندی، سیدعلیرضا. ۱۳۸۳. تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰). چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.

براون، ادوارد. ۱۳۸۰. انقلاب مشروطه ایران. ترجمه مهری قزوینی. چاپ دوم. تهران: نشر کویر. بهار، ملک الشعرا. ۱۳۶۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه). جلد دوم. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.

_____ . ۱۳۶۳. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. جلد دوم. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.

بهنود، مسعود. ۱۳۶۸. از سیدضیاء تا بختیار. چاپ اول. تهران: نشر نیما. تکمیل همایون، ناصر. ۱۳۸۷. «نگاهی به چگونگی شکل‌گیری حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی در ایران»، تخریب و توسعه سیاسی (جلد دوم: تخریب در ایران)، به کوشش دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور، چاپ اول، تهران: انتشارات همشهری.

حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۰. تشیع و مشروطیت ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر. خرابی، فاروق. ۱۳۸۶. انجمن‌های عصر مشروطه. چاپ اول. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

ذاکر حسین، عبدالرحیم. ۱۳۸۴. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

رایین، اسماعیل. ۱۳۵۶. انجمن‌های سری در انقلاب مشروطه ایران. چاپ دوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان.

رفیعی، منصوره. ۱۳۶۲. انجمن، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان. چاپ اول. تهران: مرکز نشر تاریخ ایران.

شجعی، زهرا. ۱۳۷۲. نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی ایران. جلد دوم: نخست‌وزیران و وزیران ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

غلامرضا کاشی، محمدجواد. ۱۳۸۳. نظم و روند تحوّل گفتار دموکراسی در ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات گام نو.

- قزوینی، محمد. ۱۳۴۲. *یادداشت‌های قزوینی*. جلد هفتم. به کوشش ایرج افشار. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کدیور، محسن. ۱۳۸۵. *سیاست‌نامه خراسانی، قطعات سیاسی در آثار ملامحمد کاظم خراسانی - صاحب کفایه*. چاپ اول. تهران: انتشارات کویر.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. ۱۳۷۱. *تاریخ بیداری ایرانیان*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کسروی، احمد. ۱۳۷۰. *تاریخ مشروطه ایران*. چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۷۱. *تاریخ مجده ساله آذربایجان*. چاپ دهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- لمپتون، آن ک. س. ۱۳۷۵. *ایران عصر قاجار*. ترجمه سیمین فصیحی. چاپ اول. تهران: انتشارات جاویدان خرد.
- مدرسی، علی. ۱۳۶۶. *مدرس*. جلد دوم. چاپ اول. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- مدیر شانه‌چی، محسن. ۱۳۸۵. *فرهنگ احزاب و جمعیت‌های سیاسی*. چاپ اول. تهران: نشر نگاه معاصر.
- مگی، حسن. ۱۳۵۹. *مدرس، قهرمان آزادی*. قسمت دوم. چاپ اول. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- موسوی حجازی، امیرسعید. ۱۳۷۸. *مفاهیم بنیادی جوامع آزادمنش، مقاله‌ای از کتاب دین و حکومت*. چاپ اول. تهران: انتشارات رسا.
- نوذری، عزت‌الله. ۱۳۸۰. *تاریخ احزاب سیاسی در ایران*. چاپ اول. شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- بارشاطر، احسان. ۱۳۸۲. *انقلاب مشروطیت (از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا)*. ترجمه پیمان متین. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.